

طراحی و بررسی مشخصات روان‌سنجی پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد

مشخصات نویسندگان:



© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.
انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: keshavarz1979@ut.ac.ir

شیوه استناددهی: فرجی، مریم، کشاورز افشار، حسین، و ویسی، اسدالله. (۱۴۰۵). طراحی و بررسی مشخصات روان‌سنجی پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج درمانی*، ۳(۲)، ۲۸-۱.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف طراحی و بررسی ویژگی‌های روان‌سنجی پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد در زنان دارای تجربه طلاق و ازدواج مجدد انجام شد. پژوهش با رویکرد آمیخته کیفی-کمی و طرح اکتشافی متوالی انجام شد. در مرحله کیفی، با استفاده از روش پدیدارشناسی توصیفی، ۱۵ زن دارای تجربه ازدواج مجدد به روش نمونه‌گیری هدفمند مبتنی بر ملاک انتخاب شدند و داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با روش هفت مرحله‌ای کالیزی تحلیل شد. یافته‌های این مرحله مبنای تدوین گویه‌های اولیه ابزار قرار گرفت. در مرحله کمی، ۲۵۰ زن دارای تجربه ازدواج مجدد در تهران به روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. روایی صوری با ضریب تأثیر، روایی محتوایی با روش لاوشه، روایی سازه با تحلیل عاملی اکتشافی و تأییدی، و روایی همگرا و واگرا از طریق همبستگی با مقیاس سازگاری زناشویی لاس‌وگاس و مقیاس دلزدگی زناشویی پاینز بررسی شد. پایایی نیز با ضریب آلفای کرونباخ ارزیابی گردید. شاخص کفایت نمونه‌گیری KMO برابر با ۰.۸۹ بود و آزمون کرویت بارتلت معنادار بود ($p < ۰.۰۰۱$) که کفایت داده‌ها برای تحلیل عاملی را تأیید کرد. تحلیل عاملی اکتشافی، ساختاری پنج‌عاملی را نشان داد که ۴۶.۵۶ درصد از واریانس کل سازه را تبیین می‌کرد. تحلیل عاملی تأییدی نیز برازش مطلوب الگوی پنج‌عاملی را نشان داد ($\chi^2/df = ۰.۸۱$ ، $GFI = ۰.۹۶$ ، $NFI = ۰.۹۶$ ، $NNFI = ۰.۹۴$ ، $CFI = ۰.۹۲$ ، $RMSEA = ۰.۰۶$). روایی همگرا از طریق همبستگی مثبت پرسشنامه با سازگاری زناشویی ($r = ۰.۲۸$) و روایی واگرا از طریق همبستگی منفی آن با دلزدگی زناشویی ($r = -۰.۲۱$) تأیید شد. همچنین، ضریب آلفای کرونباخ کل پرسشنامه ۰.۹۲ به دست آمد که نشان‌دهنده همسانی درونی مطلوب ابزار بود. پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد از ساختار عاملی مناسب، روایی سازه، همگرا و واگرای قابل قبول و پایایی مطلوب برخوردار است و می‌تواند به‌عنوان ابزاری معتبر برای ارزیابی سازگاری زناشویی زنان دارای تجربه ازدواج مجدد در پژوهش‌های خانواده و مراکز مشاوره مورد استفاده قرار گیرد.

واژگان کلیدی: ازدواج مجدد؛ سازگاری زناشویی؛ پرسشنامه؛ روان‌سنجی؛ روایی؛ پایایی.

Development and Psychometric Evaluation of the Marital Adjustment Questionnaire after Remarriage



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the CC BY-NC 4.0 License.

Authors' Information:

1. Maryam Faraji: Department of Counseling, Sa.C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran
2. Hossein Keshavarz Afshar*: Department of Counseling, Faculty of Psychology and Education, University of Tehran, Tehran, Iran
3. Asadolla Vaisi: Department of Counseling, Faculty of Psychology, Payame Noor University, Tehran, Iran

Corresponding author's email: keshavarz1979@ut.ac.ir

How to cite: Faraji, M., Keshavarz Afshar, H., & Vaisi, A. (2026). Development and Psychometric Evaluation of the Marital Adjustment Questionnaire after Remarriage. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 3(2), 1-28.

Abstract

This study aimed to develop and evaluate the psychometric properties of the Marital Adjustment Questionnaire after Remarriage among women with a history of divorce and remarriage. This study employed a sequential exploratory mixed-methods design. In the qualitative phase, descriptive phenomenology was conducted with 15 women who had experienced remarriage and were selected through criterion-based purposive sampling; data obtained from semi-structured interviews were analyzed using Colaizzi's seven-step method, and the resulting components informed initial item development. In the quantitative phase, 250 women with remarriage experience in Tehran were recruited through convenience sampling. Face validity was assessed using the impact score, content validity using Lawshe's method, and construct validity through exploratory factor analysis (EFA) and confirmatory factor analysis (CFA). Convergent and divergent validity were examined through correlations with the Las Vegas Marital Adjustment Scale and the Couple Burnout Measure, respectively. Internal consistency reliability was evaluated using Cronbach's alpha. The Kaiser-Meyer-Olkin index was 0.89, and Bartlett's test of sphericity was statistically significant ($p < 0.001$), supporting the adequacy of the data for factor analysis. EFA identified a five-factor structure accounting for 46.56% of the total variance. CFA further supported the proposed structure, demonstrating satisfactory model fit ($\chi^2/df=0.81$, GFI=0.96, NFI=0.96, NNFI=0.94, CFI=0.92, RMSEA=0.06). Convergent validity was supported by a positive correlation with marital adjustment ($r=0.28$), whereas divergent validity was demonstrated by a negative correlation with couple burnout ($r=-0.21$). The total questionnaire demonstrated high internal consistency, with a Cronbach's alpha coefficient of 0.92. The Marital Adjustment Questionnaire after Remarriage demonstrates an acceptable factor structure, satisfactory construct, convergent, and divergent validity, and high internal consistency, supporting its use as a valid and reliable instrument for assessing marital adjustment among remarried women in family research and counseling settings.

Keywords: Remarriage; Marital Adjustment; Questionnaire; Psychometrics; Validity; Reliability.

ازدواج یکی از مهم‌ترین روابط بین‌فردی در بزرگسالی و از بنیادی‌ترین بسترهای شکل‌گیری امنیت عاطفی، حمایت اجتماعی، هویت خانوادگی و سازمان‌دهی نقش‌های فردی و اجتماعی است. با این حال، مسیر زندگی زناشویی همواره خطی و پایدار نیست و بخشی از افراد پس از تجربه طلاق، جدایی یا فقدان همسر وارد رابطه زناشویی دیگری می‌شوند. در دهه‌های اخیر، افزایش طلاق، گسترش الگوهای متنوع خانواده و افزایش احتمال ورود افراد به روابط زناشویی جدید، موجب شده است که ازدواج مجدد و خانواده‌های بازساخته به یکی از موضوعات مهم مطالعات خانواده تبدیل شوند. مرور تحولات خانواده نشان می‌دهد که طلاق، تشکیل رابطه جدید و شکل‌گیری خانواده ناتنی دیگر رویدادهایی حاشیه‌ای نیستند، بلکه بخشی از مسیر زندگی تعداد قابل‌توجهی از بزرگسالان و فرزندان محسوب می‌شوند (Raley & Sweeney, 2020; Sweeney, 2010). در عین حال، ازدواج مجدد تنها جایگزینی یک رابطه زناشویی با رابطه‌ای دیگر نیست، بلکه فرایندی چندلایه از بازسازمان‌دهی عاطفی، خانوادگی و اجتماعی است که تحت تأثیر پیشینه روابط قبلی، حضور فرزندان، انتظارات زوجین و هنجارهای فرهنگی قرار می‌گیرد (Ganong & Coleman, 2017; Güngör, 2026). حتی در دوره‌های مختلف تاریخی و بافت‌های فرهنگی و مذهبی، ازدواج مجدد با معانی، هنجارها و حساسیت‌های اجتماعی متفاوتی همراه بوده است و همین امر نشان می‌دهد که فهم آن باید فراتر از یک تصمیم فردی و در بستر فرهنگی و اجتماعی آن صورت گیرد (Benton, 2026).

ادبیات خانواده نشان می‌دهد که پیامدهای طلاق و ورود به رابطه جدید الزاماً به پایان یافتن دشواری‌های رابطه‌ای پیشین منجر نمی‌شود. تجربه طلاق می‌تواند بر اعتماد بین‌فردی، نگرش فرد نسبت به تعهد، انتظارات از همسر، خودپنداره، احساس امنیت و شیوه مواجهه با تعارض در رابطه بعدی اثر بگذارد. از سوی دیگر، تجربه زیسته ازدواج قبلی ممکن است فرصتی برای رشد، افزایش خودآگاهی، بازنگری در انتخاب همسر و توسعه مهارت‌های ارتباطی نیز فراهم سازد (Hetherington & Kelly, 2002). بنابراین، ازدواج مجدد را می‌توان همزمان بستری برای بازسازی زندگی شخصی و خانوادگی و موقعیتی همراه با چالش‌های پیچیده سازگاری دانست. این پیچیدگی در گروه‌های سنی مختلف نیز مشاهده می‌شود؛ برای مثال، در سنین بالاتر، ازدواج مجدد علاوه بر مسائل عاطفی و زناشویی با موضوعاتی مانند روابط با فرزندان بزرگسال، استقلال، شبکه‌های حمایت اجتماعی، مسئولیت‌های مراقبتی و تنظیم دوباره نقش‌های خانوادگی همراه است (Kakkar, 2026). همچنین ساختار خانواده ناتنی می‌تواند حتی در سال‌های بعدی زندگی بر میزان تماس، دریافت حمایت و مراقبت از سوی فرزندان زیستی و ناتنی تأثیر بگذارد، که بیانگر تداوم اثرات سازمان خانوادگی بازساخته در طول چرخه زندگی است (van der Pas & van Tilburg, 2025).

در چنین بستری، مفهوم «سازگاری زناشویی» اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. سازگاری زناشویی مفهومی چندبعدی است که به چگونگی ایجاد تعادل میان نیازها، انتظارات، نقش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای زوجین و توانایی آنان در حفظ رابطه‌ای کارآمد و رضایت‌بخش اشاره دارد. این سازه را نمی‌توان صرفاً معادل فقدان تعارض دانست؛ بلکه رضایت، توافق، انسجام، ارتباط مؤثر، ابراز عاطفی، مدیریت تعارض و توانایی حل مسائل مشترک از ابعاد مهم آن محسوب می‌شوند (Bartle-Haring et al., 2009; Bradbury & Karney, 2010). مرور مطالعات نیز نشان

داده است که سازگاری زناشویی از مجموعه‌ای از متغیرهای فردی، ارتباطی، هیجانی، خانوادگی و اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و کیفیت ارتباط، ویژگی‌های شخصیتی، شیوه حل تعارض، حمایت عاطفی، انتظارات واقع‌بینانه و شرایط محیطی در آن نقش دارند (Hashemi et al., 2024). در مطالعات داخلی نیز تفاوت در نحوه شکل‌گیری ازدواج و ویژگی‌های رابطه با سطح سازگاری، شادی و گرایش به طلاق ارتباط داشته است و این موضوع بر اهمیت توجه به بافت فرهنگی در سنجش سازگاری زناشویی تأکید می‌کند (Faryabi & Zareii Mahmood, 2015).

با وجود اشتراکاتی میان ازدواج اول و ازدواج مجدد، تعمیم مستقیم الگوهای سازگاری ازدواج نخست به ازدواج مجدد با محدودیت‌هایی همراه است. خانواده بازساخته معمولاً با مرزهای پیچیده‌تری نسبت به خانواده هسته‌ای اولیه روبه‌رو است؛ زیرا همسر پیشین، فرزندان ازدواج قبلی، والد زیستی غیرمقیم، خانواده گسترده و گاه تعهدات مالی و عاطفی قبلی همچنان در ساختار خانواده جدید حضور دارند. در نتیجه، رابطه زناشویی جدید در شبکه‌ای از روابط پیشین و جاری شکل می‌گیرد (Browning & Artelt, 2012; Papernow, 2013). از دیدگاه خانواده‌درمانی نیز هرگونه تغییر در یکی از زیرنظام‌های خانواده می‌تواند بر سایر زیرنظام‌ها اثر بگذارد و بنابراین کیفیت رابطه زوجین، مرزهای والدینی، اتحادهای خانوادگی و روابط با فرزندان ناتنی باید در ارتباط با یکدیگر بررسی شوند (Nichols, 2010). این مسئله با دیدگاه انتقال‌های خانوادگی نیز همخوان است؛ بر اساس این دیدگاه، تغییرات عمده در نقش‌ها و ساختار خانواده، از جمله والد شدن یا شکل‌گیری دوباره یک واحد خانوادگی، مستلزم بازتنظیم انتظارات، مسئولیت‌ها، صمیمیت و الگوهای تعامل میان زوجین است (Cowan & Cowan, 2000).

یکی از چالش‌های برجسته خانواده‌های بازساخته، ارتباط میان کیفیت رابطه زناشویی و کیفیت روابط والدینی و ناتنی است. شواهد نشان می‌دهد که سازگاری زوجین در خانواده‌های ناتنی مستقل از سایر روابط خانواده نیست و دشواری‌های والدگری می‌تواند به‌صورت متقابل بر رابطه زناشویی زوجین اثر بگذارد. بررسی‌های طولی با استفاده از مدل وابستگی متقابل کنشگر-شریک نشان داده‌اند که دشواری‌های والدگری هر یک از زوجین می‌تواند نه تنها پیامدهای فردی، بلکه اثراتی بر تجربه و عملکرد شریک زندگی نیز داشته باشد (Crapo et al., 2023). همچنین کیفیت زناشویی و کارکرد خانواده ناتنی در سطح زوجی به یکدیگر مرتبط‌اند و انسجام، هماهنگی، ابرازگری و کیفیت تعامل میان اعضای خانواده از سطح رابطه زوجین تأثیر می‌پذیرند (Jensen & Ganong, 2022). پژوهش درباره الگوهای مختلف پویایی خانواده ناتنی نیز نشان داده است که ترکیب کیفیت روابط درون خانواده می‌تواند با سازگاری فرزندان ناتنی مرتبط باشد و بنابراین سازگاری زوجین تنها پیامدی فردی نیست، بلکه پیامدهایی برای کل نظام خانواده دارد (Jikihara et al., 2025).

افزون بر ساختار روابط، باورها و انتظارات زوجین درباره ماهیت ازدواج مجدد و خانواده ناتنی نقش مهمی در سازگاری آنان دارند. برخی افراد با انتظاراتی وارد ازدواج مجدد می‌شوند که ممکن است با واقعیت پیچیده خانواده بازساخته همخوانی نداشته باشد؛ از جمله انتظار شکل‌گیری سریع صمیمیت میان همسر جدید و فرزندان، تصور ضرورت عشق فوری میان اعضای خانواده، انتظار برابری کامل خانواده ناتنی با خانواده زیستی یا باور به اینکه مسائل ازدواج گذشته نباید هیچ اثری بر رابطه کنونی داشته باشند. بر همین اساس، مفهوم «باورهای ازدواج مجدد» به

عنوان یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی مطرح شده و «سیاهه باورهای ازدواج مجدد» برای سنجش باورهای کارآمد و ناکارآمد مرتبط با ازدواج مجدد و خانواده ناتنی توسعه یافته است (Higginbotham, 2005; Higginbotham & Adler-Baeder, 2008). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که باورهای مربوط به خانواده ناتنی با سازگاری زناشویی ارتباط دارند و انتظارات غیرواقع‌بینانه می‌توانند زمینه‌ساز ناکامی، تعارض و کاهش رضایت زوجین شوند (Pringle, 2008). اعتبارسنجی این سازه در سطح زوجی نیز نشان داده است که باورهای ازدواج مجدد نه تنها ویژگی‌های فردی، بلکه پدیده‌هایی رابطه‌ای هستند که باید با توجه به تعامل دو شریک بررسی شوند (Garneau et al., 2016).

اهمیت این باورها در مطالعات جدید بین‌فرهنگی نیز تأیید شده است. اعتبارسنجی نسخه پرتغالی سیاهه باورهای ازدواج مجدد نشان داده است که بسیاری از ابعاد این باورها در بافت فرهنگی متفاوت نیز قابل شناسایی‌اند، هرچند نحوه بروز و اهمیت نسبی آنها ممکن است متأثر از فرهنگ باشد (Santos et al., 2023). پژوهش انجام‌شده بر زوج‌های ژاپنی نیز ساختار و روایی همزمان ابزارهای اختصاصی خانواده ناتنی را بررسی و نشان داده است که سنجش این خانواده‌ها نیازمند ابزارهایی حساس به ویژگی‌های خاص رابطه در ازدواج مجدد است (Jikihara et al., 2023). همچنین شواهد نشان می‌دهد که باورهای زنان درباره ازدواج مجدد می‌توانند پیش‌بینی‌کننده تعدیل زناشویی منفی در زوج‌های ازدواج‌کرده مجدد باشند (Sarmiento, 2022). در مطالعات طولی نیز تغییر برخی باورهای ناکارآمد درباره خانواده ناتنی با تغییر در تجربه رابطه و سازگاری اعضای خانواده همراه بوده است (Jikihara et al., 2025). این یافته‌ها نشان می‌دهد که سازگاری در ازدواج مجدد صرفاً محصول ویژگی‌های شخصیتی یا مهارت‌های ارتباطی نیست، بلکه تحت تأثیر مجموعه‌ای از شناخت‌ها، انتظارات و تفسیرهای زوجین از ماهیت خانواده جدید قرار دارد.

در جوامع جمع‌گرا، پیچیدگی ازدواج مجدد می‌تواند ابعاد بیشتری پیدا کند؛ زیرا ارزیابی اجتماعی، پذیرش خانواده گسترده، نگرش نسبت به طلاق، نقش‌های جنسیتی و انتظارات فرهنگی نسبت به زن و مرد می‌توانند بر تجربه رابطه جدید اثر بگذارند. مطالعات کیفی اخیر درباره تجربه ازدواج مجدد پس از طلاق در بافت‌های جمع‌گرا نشان داده‌اند که افراد همزمان با سازمان‌دهی مجدد روابط خانوادگی، با فرایند بازتعریف هویت اجتماعی و ادغام مجدد در شبکه خانواده و جامعه مواجه می‌شوند (Güngör, 2026). در چنین شرایطی، مرزگذاری با همسر و خانواده پیشین، ایجاد رابطه با خانواده همسر جدید، تنظیم رابطه با فرزندان و مدیریت قضاوت‌های اجتماعی به بخشی از فرایند سازگاری تبدیل می‌شود. این موضوع اهمیت توسعه ابزارهایی بومی را برجسته می‌کند؛ زیرا ممکن است ابزارهای تدوین‌شده در یک فرهنگ نتوانند تمام ابعاد فرهنگی و اجتماعی مرتبط با سازگاری در فرهنگی دیگر را پوشش دهند.

در کنار باورها و ساختار خانواده، کیفیت تعاملات عاطفی و صمیمانه نیز یکی از ارکان سازگاری زناشویی است. روابطی که در آنها صمیمیت عاطفی، حمایت، اعتماد، توافق، ابراز محبت و توانایی مدیریت اختلافات وجود دارد، ظرفیت بیشتری برای مواجهه با فشارهای بیرونی و درونی دارند (Bradbury & Karney, 2010). در مقابل، استمرار تعارضات حل‌نشده، فرسودگی هیجانی، فقدان حمایت و تکرار ناکامی‌های ارتباطی می‌تواند زمینه را برای کاهش رضایت و شکل‌گیری دلزدگی زناشویی فراهم سازد. دلزدگی زناشویی از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند به عنوان سازه‌ای در جهت معکوس سازگاری زناشویی در بررسی روایی ابزارهای سنجش مورد استفاده قرار گیرد. در مطالعات داخلی نیز مفهوم

دلزدگی زناشویی و ارتباط آن با شرایط روانی و محیطی مورد توجه قرار گرفته و ابزارهای مربوط به آن در نمونه‌های ایرانی بررسی شده‌اند (Navid, 2005). بنابراین، بررسی همزمان همبستگی یک ابزار جدید سازگاری با شاخص‌های مثبت سازگاری و شاخص‌های منفی نظیر دلزدگی می‌تواند شواهد مهمی درباره روایی همگرا و واگرایی آن فراهم سازد.

مسئله اساسی دیگر به کفایت ابزارهای موجود مربوط است. بخش عمده ابزارهای کلاسیک سازگاری زناشویی برای زوج‌های ازدواج اول و بدون تمرکز ویژه بر پیچیدگی‌های خانواده ناتنی طراحی شده‌اند. برای مثال، مقیاس سازگاری زناشویی لاس‌وگاس با هدف سنجش چندبعدی سازگاری زناشویی تدوین شده و از شاخص‌هایی برای ارزیابی کیفیت رابطه زوجین استفاده می‌کند (Bartle-Haring et al., 2009)؛ با وجود ارزش این‌گونه ابزارها در سنجش سازگاری عمومی، آنها لزوماً موضوعاتی مانند رابطه با فرزندان ناتنی، مرزهای خانواده پیشین، انتظارات حاصل از ازدواج قبلی و نگرش جامعه به ازدواج مجدد را به طور مستقیم در بر نمی‌گیرند. در مقابل، برخی ابزارهای اختصاصی خانواده ناتنی عمدتاً بر باورها یا تعاملات خاص تمرکز کرده‌اند. «سیاهه باورهای ازدواج مجدد» عمدتاً ساختار شناختی و باورهای مرتبط با ازدواج مجدد را می‌سنجد (Higginbotham & Adler-Baeder, 2008) و «پرسشنامه تجدیدنظرشده برای زوج‌ها در خانواده‌های ناتنی» برای بررسی برخی ابعاد روابط زوج‌های خانواده ناتنی توسعه یافته است (Schramm & Higginbotham, 2009). این ابزارها اگرچه سهم مهمی در توسعه دانش این حوزه داشته‌اند، اما ضرورت سنجش جامع‌تر سازگاری زناشویی را منتفی نمی‌کنند.

ضرورت چنین رویکردی زمانی روشن‌تر می‌شود که یافته‌های پژوهشی از چندسطحی بودن سازگاری در ازدواج مجدد حکایت دارند. مطالعات خانواده‌های ناتنی نشان داده‌اند که کیفیت رابطه زوجین با روابط والد-فرزند، تعامل با فرزندان ناتنی، مرزبندی خانوادگی، باورهای زوجین و شرایط اجتماعی ارتباط دارد (Crapo et al., 2023; Ganong & Coleman, 2017). همچنین پیامدهای طلاق و تشکیل خانواده جدید ممکن است سال‌ها پس از تغییر ساختار خانواده همچنان در الگوهای ارتباط و حمایت اعضا مشاهده شود (Hetherington & Kelly, 2002; van der Pas & van Tilburg, 2025). بنابراین، ابزاری که تنها یک یا دو بعد محدود، مانند رضایت عمومی یا تعارض زناشویی، را اندازه‌گیری کند ممکن است نتواند تصویر دقیقی از چگونگی سازگاری فرد در ازدواج مجدد ارائه دهد. از دیدگاه بالینی نیز درمان خانواده‌های بازساخته مستلزم ارزیابی همزمان رابطه زوجین، مرزهای خانوادگی، نقش‌های والدینی، انتظارات، اتحادها، تعارض وفاداری و روابط با خانواده‌های پیشین است (Browning & Artelt, 2012; Papernow, 2013).

از منظر روان‌سنجی نیز طراحی ابزار اختصاصی برای این جمعیت مستلزم عبور از انتقال صرف پرسشنامه‌های موجود و حرکت به سوی شناسایی مؤلفه‌های برخاسته از تجربه واقعی افراد است. رویکردهای کیفی می‌توانند ابعادی از سازگاری را آشکار کنند که ممکن است در مدل‌های نظری یا ابزارهای غربی کمتر مورد توجه قرار گرفته باشند، و سپس تحلیل‌های کمی امکان بررسی ساختار عاملی، روایی و پایایی مؤلفه‌های استخراج‌شده را فراهم می‌کنند. مطالعات اعتبارسنجی ابزارهای ازدواج مجدد در فرهنگ‌های مختلف نشان داده‌اند که بررسی مجدد ساختار عاملی و روایی سازه در هر بافت فرهنگی ضروری است (Jikihara et al., 2023; Santos et al., 2023). علاوه بر این، شواهد حاصل از پژوهش‌های مربوط به باورهای ازدواج مجدد نشان داده است که ویژگی‌های روان‌سنجی ابزار زمانی معنادارتر است که سازه در سطح فردی و

زوجی و با توجه به ماهیت رابطه‌ای آن بررسی شود (Garneau et al., 2016). از این رو، طراحی یک ابزار بومی بر پایه تجربه زیسته زنان دارای ازدواج مجدد و سپس آزمون تجربی ساختار آن می‌تواند به پوشش ابعاد مغفول مانده این سازه کمک کند.

در ایران نیز با وجود توجه پژوهشگران به سازگاری زناشویی و مقایسه آن در انواع ازدواج‌ها (Faryabi & Zareii Mahmood-Abadi, 2015)، ابزار اختصاصی و جامعی که به‌طور ویژه ابعاد سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد را در بستر خانواده بازساخته ارزیابی کند، همچنان مورد نیاز است. اهمیت این خلأ تنها پژوهشی نیست؛ درمانگران و مشاوران خانواده برای تشخیص حوزه‌های مشکل، برنامه‌ریزی مداخله، ارزیابی اثربخشی درمان و شناسایی منابع سازگاری به ابزاری نیاز دارند که بتواند مؤلفه‌های فردی، همسری، زناشویی، خانوادگی و اجتماعی را به شکلی منسجم در بر گیرد. با توجه به اینکه مطالعات معاصر همچنان بر ناهمگونی تجربه ازدواج مجدد در سنین و بافت‌های مختلف تأکید دارند (Kakkar, 2026)، تعامل کیفیت زناشویی و کارکرد خانواده را نشان می‌دهند (Jensen & Ganong, 2022) و نقش باورها و پویایی‌های اختصاصی خانواده ناتنی را برجسته می‌کنند (Pringle, 2008; Sarmento, 2022)، استفاده صرف از ابزارهای عمومی ازدواج نمی‌تواند تمامی ظرایف این پدیده را آشکار سازد.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر طراحی و بررسی مشخصات روان‌سنجی پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد در زنان دارای تجربه طلاق و ازدواج مجدد بود.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکردی آمیخته (کیفی-کمی) از نوع اکتشافی متوالی انجام شد. در بخش کیفی، از روش پدیدارشناسی توصیفی برای کشف و درک عمیق تجربه زیسته زنان از سازگاری در ازدواج مجدد استفاده گردید. حاصل این بخش، استخراج مضامین و مؤلفه‌های بنیادین سازگاری بود که به عنوان مبنایی برای ساخت ابزار در بخش کمی عمل کرد. در بخش کمی، از روش همبستگی با رویکرد تحلیل عاملی اکتشافی و تأییدی برای طراحی و اعتباریابی «پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج» بر اساس مؤلفه‌های مستخرج از بخش کیفی استفاده شد. جامعه پژوهش را تمامی زنان دارای تجربه ازدواج مجدد تشکیل داد که طی سال ۱۴۰۲ به مرکز مشاوره افق مهر در شهر شهریار برای دریافت خدمات خانواده و ازدواج مراجعه کرده بودند. این مرکز به عنوان یکی از مراکز فعال در حیطه خدمات روان‌شناختی خانواده انتخاب شد، زیرا در طول سال مراجعان قابل توجهی از زنان با تجربه ازدواج مجدد در آن حضور یافتند. روش نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند با ملاک انجام شد تا افرادی انتخاب شوند که واجد تجربه زیسته مستقیم از موضوع مورد بررسی بودند. دستیابی به اشباع داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق و تکراری تعیین گردید، به‌گونه‌ای که پس از مصاحبه پانزدهم، اطلاعات جدیدی حاصل نشد و بنابراین، تعداد نهایی مشارکت‌کنندگان ۱۵ نفر تعیین شد.

در این پژوهش برای جمع‌آوری داده‌ها از مصاحبه نیمه ساختاریافته استفاده شد. مصاحبه‌های پژوهش طی شش ماه انجام شد و هر مصاحبه به‌طور میانگین بین ۶۰ تا ۹۰ دقیقه طول کشید. برای ایجاد حس امنیت و اعتماد، محل مصاحبه‌ها در اتاقی آرام و مجهز در مرکز مشاوره افق

مهر تدارک دیده شد که از نظر چیدمان و صدا به گونه‌ای تنظیم شده بود تا گفت‌وگوی آزاد و صمیمانه تسهیل گردد. در آغاز هر جلسه، پژوهشگر بار دیگر هدف پژوهش و نحوه استفاده از داده‌ها را برای مشارکت‌کننده شرح داد، بر حق انصراف در هر زمان تأکید کرد و سپس رضایت‌نامه کتبی دریافت نمود. به منظور رعایت اصول اخلاقی، تمامی مصاحبه‌ها با کسب اجازه ضبط و سپس به صورت واژه‌به‌واژه پیاده‌سازی شد. به موازات مصاحبه، یادداشت‌های میدانی دقیقی از حالات چهره، لحن، مکث‌ها و واکنش‌های هیجانی شرکت‌کنندگان تهیه گردید تا در مرحله تفسیر داده‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

شیوه انجام مصاحبه‌ها نیمه‌ساختاریافته و باز بود تا شرکت‌کنندگان بتوانند احساسات و برداشت‌های خود را به‌طور آزادانه بازگو کنند. سؤالات کلی پژوهش درباره نحوه درک افراد از سازگاری پس از ازدواج مجدد و عوامل مؤثر بر آن طراحی شد. در آغاز مصاحبه‌ها به صورت عمومی و تدریجی پیش می‌رفت تا شرکت‌کننده احساس راحتی کند و سپس سؤالات به عمق بیشتری برسد. برای مثال، از جمله پرسش‌های کلیدی که در بیشتر مصاحبه‌ها مطرح شد، این بود که «چطور با ازدواج مجدد و مسائل بعد از آن کنار آمدید؟»، «چه عواملی بیش از همه به سازگاری بعد از ازدواج مجدد شما کمک کرد؟» و «چه ویژگی‌هایی در شخصیت یا درون شما وجود داشت که سبب شد در برابر چالش‌های ازدواج جدید انعطاف‌پذیر عمل کنید؟». پس از هر پاسخ، پژوهشگر بسته به نیاز از پرسش‌های کاوشگر برای تشریح بیشتر موقعیت‌ها، احساسات یا مثال‌های واقعی استفاده می‌کرد. گاه لازم بود مصاحبه در دو جلسه انجام شود تا فرد بتواند با آرامش تجربه‌های خود را کامل بیان کند. تمامی فایل‌های صوتی پس از هر جلسه بازبینی و به متن کتبی تبدیل شد. برای اطمینان از دقت، پژوهشگر چند بار به هر فایل گوش داد تا از صحت رونویسی مطمئن شود و در ادامه داده‌ها تحلیل شدند.

فرآیند انتخاب شرکت‌کنندگان در چند مرحله انجام گرفت. در نخستین گام، اطلاعاتی در مرکز مشاوره نصب شد که در آن هدف و ماهیت پژوهش توضیح داده و از زنان دارای تجربه ازدواج مجدد دعوت شد تا در پژوهش شرکت کنند. سی‌وپنج نفر به صورت داوطلبانه اعلام آمادگی کردند. در مرحله بعد، توضیحات شفاهی درباره هدف مطالعه و محرمانگی داده‌ها به آنان ارائه شد و غربال‌گری اولیه از نظر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی انجام گرفت. سپس به منظور ارزیابی اولیه سطح رضایت و سازگاری زناشویی، سه پرسشنامه روان‌شناختی معتبر اجرا شد. ابزار اول، مقیاس رضایت از زندگی^۱ دینر و همکاران (۱۹۸۵) بود که میزان رضایت کلی فرد از کیفیت زندگی خود را می‌سنجد. ابزار دوم، پرسشنامه رضایت زناشویی^۲ السون و همکاران (۱۹۸۹) بود که جنبه‌های گوناگون تعامل‌های زناشویی مانند ارتباط عاطفی، حل تعارض، و توافق را ارزیابی می‌کند. ابزار سوم، مقیاس سازگاری زناشویی^۳ اسپانیر (۱۹۷۶) بود که چهار بعد انسجام، رضایت، توافق و پیوستگی را بررسی می‌کند. زنان شرکت‌کننده‌ای که در هر سه مقیاس نمره بالاتر از میانگین به دست آوردند، برای ورود به بخش کیفی انتخاب شدند؛ زیرا نمره بالاتر از میانگین نشانگر رضایت و تجربه‌ی سازگاری نسبی در ازدواج دوم بود. بدین ترتیب، امکان تمرکز بر درک عمیق چگونگی سازگاری به جای تمرکز بر آسیب‌ها فراهم شد.

¹ Satisfaction With Life Scale

² Marital Satisfaction Scale

³ Dyadic Adjustment Scale

انتخاب نمونه نهایی بر اساس ملاک‌های دقیق ورود صورت گرفت. زنان واجد شرایط باید حداقل یک سال از ازدواج مجددشان گذشته باشد تا تجربه آنان ثبات نسبی یافته و از هیجانات اولیه ازدواج جدید فاصله گرفته باشند. همچنین داشتن دست‌کم یک فرزند از ازدواج کنونی یا پیشین برایشان الزامی بود تا نقش‌های گوناگون خانوادگی و مسئولیت‌های مربوط به مادر و همسر بودن در تجربه سازگاری منعکس شود. افزون بر این، شرکت‌کنندگان می‌بایست سلامت عمومی روانی نسبی داشته، فاقد اختلال‌های شدید روان‌شناختی و مصرف داروهای سنگین روان‌پزشکی باشند. تمایل آگاهانه برای مصاحبه، توانایی بیان احساسات، و موافقت برای ضبط صوتی جلسه نیز از شرایط ورود بود. در مقابل، زنانی که در فرایند طلاق مجدد قرار داشتند، دچار مشکلات هیجانی حاد بودند یا از ادامه همکاری منصرف شدند، از مطالعه کنار گذاشته شدند.

تحلیل داده‌ها به روش کلایزی انجام گرفت. این روش شامل هفت مرحله است و امکان استخراج مضامین کلی و تجربه‌های مشترک میان شرکت‌کنندگان را فراهم می‌کند. ابتدا هر متن بارها خوانده شد تا تصویری کلی از تجربه افراد به‌دست آید. سپس جملات و گزاره‌های معنادار که مستقیماً به پدیده سازگاری پس از ازدواج مجدد مربوط بودند، استخراج گردید. در مرحله بعد، پژوهشگر معانی ضمنی هر گزاره را بازنویسی کرد تا مفهوم نهفته در آن روشن‌تر شود. این معانی در قالب مقوله‌های اولیه سازمان‌دهی شدند و سپس با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌ها در قالب مضامین بنیادی گروه‌بندی گردیدند. پس از شناسایی مضامین اصلی، توصیفی جامع و منسجم از پدیده مورد مطالعه شکل گرفت که به درک کلی از معنای تجربه‌شده سازگاری انجامید. در مرحله نهایی، یافته‌ها برای تأیید صحت برداشت‌ها در اختیار چند شرکت‌کننده قرار گرفت و آنان درستی بازتاب تجربه خود در نتایج را تأیید کردند.

فرایند تحلیل به طور مستمر و هم‌زمان با جمع‌آوری داده‌ها انجام شد. پژوهشگر پس از هر مصاحبه، برداشت اولیه خود را در دفترچه تأملات روزنگار پژوهش ثبت می‌کرد تا مسیر پژوهش به‌صورت پویا و در راستای عمق‌یابی مفاهیم تنظیم شود. برای افزایش اعتبار علمی داده‌ها، از روش بازبینی همتای متخصص استفاده شد. بدین‌صورت که یک پژوهشگر مستقل در حوزه پژوهش کیفی بخشی از متن‌های مصاحبه را به‌صورت جداگانه کدگذاری کرد و سپس نتایج دو تحلیل با هم مقایسه شد تا همگرایی معنایی بررسی گردد.

جامعه آماری پژوهش در بخش کمی را تمامی زنان دارای تجربه ازدواج مجدد در شهر تهران تشکیل دادند که در بازه زمانی نیمه دوم سال ۱۴۰۲ تا نیمه اول سال ۱۴۰۳ به مراکز مشاوره خانواده، کلینیک‌های روان‌شناختی و مراکز خدمات روان‌شناختی سطح شهر تهران مراجعه کرده بودند. حجم نمونه بر اساس قواعد روان‌سنجی و تحلیل عاملی، با در نظر گرفتن نسبت ۲۰ نمونه به ازای هر گویه و با احتساب احتمال ریزش نمونه (حدود ۱۵ درصد)، حجم نمونه اولیه ۳۰۰ نفر برآورد گردید که پس از غربالگری و حذف پرسشنامه‌های ناقص، مخدوش و پاسخ‌های همراه با درون‌ریزی (سیستماتیک)، ۲۵۰ پرسشنامه معتبر وارد تحلیل نهایی شدند. روش نمونه‌گیری در این بخش، نمونه‌گیری در دسترس (متوالی) با رویکرد هدفمند در انتخاب مراکز بود، به این صورت که ابتدا مراکز مشاوره و کلینیک‌های روان‌شناختی مناطق مختلف تهران (شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز) به صورت هدفمند انتخاب شدند تا حداکثر تنوع ممکن حاصل شود و سپس از بین زنان مراجعه‌کننده به این مراکز که دارای معیارهای ورود بودند، به صورت در دسترس و تا زمان تکمیل حجم نمونه، انتخاب به عمل آمد.

برای ملاک‌های ورود شرکت‌کنندگان می‌بایست زنانی بودند که حداقل یک بار ازدواج مجدد را پس از طلاق تجربه کرده بودند و مدت زمان ازدواج مجدد آن‌ها بین یک تا ده سال بود تا تجربه فرد از فاز هیجانی اولیه عبور کرده و به ثبات نسبی رسیده باشد، همچنین داشتن حداقل یک فرزند (چه از ازدواج قبلی، چه از ازدواج مجدد یا هر دو) برای آن‌ها الزامی بود تا نقش‌های چندگانه مادری و همسری در تجربه سازگاری بازتاب یابد. دامنه سنی شرکت‌کنندگان بین ۲۵ تا ۵۵ سال در نظر گرفته شد و داشتن حداقل مدرک تحصیلی دیپلم برای درک و پاسخ‌دهی دقیق به گویه‌های پرسشنامه ضروری بود. همچنین وضعیت سلامت روان عمومی مطلوب بر اساس خوداظهاری و تأیید روان‌شناس یا مشاور مرکز، عدم مصرف منظم داروهای ضدروان‌پریشی، تثبیت‌کننده‌های خلق یا بنزودیازپین‌های با دوز بالا، نداشتن سابقه بستری روان‌پزشکی در شش ماه گذشته به دلیل بحران‌های روان‌شناختی حاد، رضایت آگاهانه کتبی برای شرکت در پژوهش، و نداشتن وضعیت طلاق مجدد یا جدایی قطعی در زمان پژوهش، از دیگر معیارهای ورود به مطالعه بودند. ملاک‌های خروج شامل تمایل به انصراف در هر مرحله از پژوهش، پاسخ‌دهی ناقص به بیش از ده درصد گویه‌های پرسشنامه، تشخیص مبتنی بر مصاحبه بالینی یا خوداظهاری از وجود بحران‌های شدید عاطفی یا خانوادگی در ماه اخیر، و شروع درمان دارویی روان‌پزشکی جدید در سه ماه اخیر بود که می‌توانست بر خلق یا شناخت مؤثر باشد.

مقیاس سازگاری زناشویی لاس‌وگاس^۱: (LAS) این مقیاس توسط بارت و همکاران (Bartle-Haring et al., 2009) ساخته شده و دارای ۲۵ گویه با طیف پاسخ‌دهی ۵ درجه‌ای لیکرت است که سه بُعد سازگاری عاطفی، جسمانی و اجتماعی را می‌سنجد. ضریب پایایی آن با استفاده از آلفای کرونباخ در پژوهش‌های مختلف بین ۰/۸۱ تا ۰/۹۰ گزارش شده است. (Bartle-Haring et al., 2009) روایی همگرای آن با مقیاس DAS اسپانیر، همبستگی بالایی (۰/۸۶ تا ۰/۹۳) نشان داده است. (Spanier, 1976). پایایی این پرسشنامه با استفاده از ضریب اسپیرمن-براون در جامعه ایرانی ۰/۹۰ و اعتبار آن با استفاده از محاسبه ضریب روایی آن با پرسشنامه رضایت زناشویی السون ۰/۶۶ به دست آمده است (Faryabi & Zareii Mahmood-Abadi 2015).

پرسشنامه دزدگی زناشویی^۲: (CBM) این پرسشنامه ۲۱ ماده‌ای توسط پاینز (۱۹۹۶) تدوین گردید که شامل سه مؤلفه خستگی جسمی، از پا افتادن عاطفی و از پا افتادن روانی است. به هر ماده بر روی یک مقیاس هفت درجه‌ای لیکرت از ۱ (هرگز) که معرف عدم تجربه عبارت مورد نظر است، تا ۷ (همیشه) که معرف تجربه زیاد عبارت مورد نظر است، پاسخ داده می‌شود (پاینز، ۱۹۹۶). حد پایین نمره ۲۱ و حد بالای نمره ۱۴۷ است که نمره بیشتر بیانگر میزان دزدگی بالاتر است. ضریب پایایی این پرسشنامه به روش آلفای کرونباخ برای مؤلفه‌های آن بین ۰/۸۴ تا ۰/۹۰ به دست آمد. همبستگی‌های منفی این پرسشنامه با ویژگی‌های ارتباطی مثبت (ضرایب همبستگی بالای ۰/۳۰-) روایی آن را تأیید کرد. نسخه‌های ترجمه شده مقیاس دزدگی زناشویی نیز به‌طور موفقیت‌آمیزی در مطالعات بین‌فرهنگی در نروژ، مجارستان، مکزیک، اسپانیا، پرتغال، فنلاند و اسرائیل استفاده شده است (پاینز و نانز، ۲۰۰۳). در ایران نویدی (۱۳۸۴) به‌منظور محاسبه پایایی، این پرسشنامه را بر روی نمونه ۲۴۰ نفری اجرا و ضریب پایایی آن را با استفاده از آلفای کرونباخ ۰/۸۶ محاسبه کرده است و روایی مناسب این پرسشنامه را گزارش کرد.

¹ Las Vegas Marital Adjustment Scale

² Couple Burnout Measure

که نشان‌دهنده پایایی و روایی مناسب است. در پژوهش حاضر، ضریب پایایی به‌روش آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه ۰.۸۸ و برای مؤلفه‌هایش بین ۰.۸۱ تا ۰.۹۱ به‌دست آمد. ضریب همبستگی آن با پرسشنامه رضایت زناشویی اینریچ ۰.۴۰- به‌دست آمد.

پس از تصویب طرح پژوهش در کمیته اخلاق دانشگاه و اخذ کد اخلاق (IR.IAU.SDJ.1401.054)، فرایند اجرای بخش کمی در چند مرحله منظم و نظام‌مند انجام شد. ابتدا پژوهشگر با ارائه نامه رسمی از دانشگاه به مراکز مشاوره و کلینیک‌های روان‌شناختی منتخب معرفی شد و جلسات توجیهی برای روان‌شناسان و مشاوران آن مراکز برگزار گردید تا با اهداف پژوهش و معیارهای ورود و خروج آشنا شوند. در مرحله بعد، پس از معرفی مراجعان واجد شرایط، پژوهشگر با مطالعه پرونده و انجام مصاحبه بالینی کوتاه (۱۵ تا ۲۰ دقیقه)، ملاک‌های ورود را بررسی و رضایت‌نامه کتبی اخذ نمود. سپس پرسشنامه‌های پژوهش (شامل پرسشنامه محقق‌ساخته، با مقیاس سازگاری زناشویی لاس‌وگاس (LAS) و مقیاس دلزدگی زناشویی پاینز (Pines, 1985)) در یک جلسه و به صورت خوداجرا در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت و پژوهشگر در کنار آنان حضور داشت تا در صورت نیاز به سؤالات احتمالی پاسخ دهد، اما از هرگونه راهنمایی یا تفسیر گویه‌ها خودداری کرد. متوسط زمان پاسخ‌دهی به کل پرسشنامه‌ها حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه بود. در مرحله نهایی، پس از جمع‌آوری ۲۵۰ پرسشنامه، داده‌ها توسط پژوهشگر به نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۵ وارد شد و پرسشنامه‌های ناقص، دارای الگوی پاسخ‌دهی یکنواخت یا سیستماتیک، یا دارای تناقضات آشکار، حذف گردیدند. در نهایت ۲۵۰ پرسشنامه معتبر برای تحلیل نهایی آماده شدند و در طول فرایند اجرا، اصل امانت‌داری علمی و رازداری نسبت به اطلاعات شرکت‌کنندگان به دقت رعایت گردید. تجزیه و تحلیل داده‌های کمی در دو سطح انجام شد. ابتدا با استفاده از نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۵، شاخص‌های توصیفی شامل میانگین، انحراف معیار، چولگی و کشیدگی محاسبه و برای بررسی ساختار عاملی، تحلیل مؤلفه‌های اصلی با چرخش واریماکس اجرا شد. همچنین ضریب آلفای کرونباخ برای پایایی و ضریب همبستگی پیرسون برای روایی همگرا و واگرا محاسبه گردید. در مرحله دوم، با استفاده از نرم‌افزار SmartPLS نسخه ۳، مدل‌سازی معادلات ساختاری به روش حداقل مربعات جزئی روایی سازه محاسبه شد. به منظور بررسی روایی صوری پرسشنامه، از روش ضریب تأثیر گویه (Impact Score) استفاده شد که بر اساس نظر گروه هدف (۲۰ نفر از زنان دارای تجربه ازدواج مجدد) و با فرمول حاصل ضرب درصد فراوانی اهمیت در میانگین وضوح گویه‌ها محاسبه گردید و گویه‌های با نمره کمتر از ۱/۵ اصلاح یا حذف شدند. همچنین برای تعیین روایی محتوایی، از روش لاوشه (Lawsh, 1975) استفاده شد که بر اساس آن، متخصصان (۱۰ نفر) هر گویه را در سه دسته «ضروری»، «مفید اما غیرضروری» یا «غیرضروری» طبقه‌بندی کردند و نسبت روایی محتوایی (CVR) با فرمول مربوطه محاسبه گردید و گویه‌های با CVR پایین‌تر از مقدار بحرانی جدول لاوشه (۰/۶۲ برای ۱۰ متخصص) حذف شدند. به منظور بررسی روایی سازه، از دو روش روایی همگرا و واگرا استفاده شد. برای بررسی روایی همگرا، پرسشنامه محقق‌ساخته با مقیاس سازگاری زناشویی لاس‌وگاس (LAS) همبسته شد. این مقیاس توسط بارت و همکاران (۲۰۰۹) ساخته شده و دارای ۲۵ گویه است که ابعاد سازگاری عاطفی، سازگاری جسمانی و سازگاری اجتماعی را می‌سنجد. همچنین برای بررسی روایی واگرا، پرسشنامه محقق‌ساخته با مقیاس دلزدگی زناشویی پاینز (Pines, 1985) همبسته شد. این مقیاس دارای ۲۱ گویه است که سه بُعد خستگی عاطفی، خستگی جسمانی و خستگی روانی را ارزیابی می‌کند.

یافته‌ها

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان در پژوهش در جدول ۱ گزارش شده است.

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان در پژوهش

شماره شرکت‌کننده	سن (سال)	مدت ازدواج مجدد (سال)	تعداد فرزندان	سطح تحصیلات	وضعیت اشتغال	نحوه آشنایی با همسر فعلی	وضعیت اقتصادی
۱	۳۲	۲	۱	کارشناسی	شاغل / کارمند اداری	محل کار	متوسط
۲	۴۱	۵	۲	دیپلم	خانه‌دار	آشنایی خانوادگی	پایین
۳	۳۷	۳	۲	کارشناسی	شاغل / آموزگار	دوستان مشترک	متوسط
۴	۳۵	۴	۱	کارشناسی ارشد	شاغل / روان‌شناس	محل کار	بالا
۵	۴۰	۶	۳	دیپلم	خانه‌دار	فامیل	پایین
۶	۳۰	۲	۱	کاردانی	شاغل / فروشنده	محیط اجتماعی	پایین
۷	۳۳	۳	۱	کارشناسی	شاغل / دولتی	معرفی آشنا	متوسط
۸	۳۸	۷	۲	کارشناسی ارشد	شاغل / مدرس دانشگاه	آشنایی تحصیلی	بالا
۹	۴۲	۸	۳	دیپلم	خانه‌دار	فامیل	پایین
۱۰	۴۵	۱۰	۳	کارشناسی	شاغل / آزاد	آشنایی محلی	متوسط
۱۱	۳۶	۲	۲	کارشناسی	شاغل / حسابدار	فضای مجازی	متوسط
۱۲	۳۱	۵	۱	کارشناسی	خانه دار	محیط آموزشی	متوسط
۱۳	۳۹	۶	۲	فوق‌دیپلم	خانه‌دار	آشنایی فامیلی	پایین
۱۴	۳۴	۴	۲	کارشناسی	شاغل / پرستار	آشنایی از طریق دوستان	بالا
۱۵	۴۳	۹	۳	دیپلم	خانه‌دار	محل سکونت	متوسط

۱۵ زن مشارکت‌کننده در پژوهش در بازه سنی ۳۰ تا ۴۵ سال قرار داشتند و میانگین سنی آن‌ها حدود ۳۷ سال بود. میانگین مدت ازدواج مجدد در میان آنان ۴/۷ سال برآورد شد. بیشتر شرکت‌کنندگان دارای سطح تحصیلات حداقل کارشناسی بودند و بیش از نیمی از آنان در مشاغل نیمه‌وقت یا تمام‌وقت فعالیت داشتند. از نظر وضعیت اقتصادی، هشت نفر وضعیت اقتصادی متوسط، چهار نفر پایین و سه نفر وضعیت نسبتاً مطلوبی گزارش کردند. تنوع در نحوه آشنایی با همسر فعلی نشان می‌دهد که تجربه ازدواج مجدد در میان این گروه محدود به یک الگوی اجتماعی خاص نیست و از محیط کار، خانواده، و شبکه‌های مجازی تا معرفی آشناها گسترده است.

جدول ۲. توزیع فراوانی متغیرهای جمعیت‌شناختی شرکت‌کنندگان در بخش کمی

متغیر جمعیت‌شناختی	سطح/طبقه	فراوانی	درصد
سن (سال)	۲۰-۲۹	۴۷	۱۸/۸
	۳۰-۳۹	۱۱۲	۴۴/۸
	۴۰-۴۹	۶۷	۲۶/۸
	۵۰-۵۹	۲۴	۹/۶
مدت ازدواج مجدد (سال)	۱-۵	۹۸	۳۹/۲
	۶-۱۰	۷۶	۳۰/۴
	۱۱-۲۰	۵۳	۲۱/۲

۹/۲	۲۳	۲۱-۴۵	
۱۱/۶	۲۹	بدون فرزند	تعداد فرزندان
۳۲/۸	۸۲	۱ فرزند	
۳۶/۴	۹۱	۲ فرزند	
۱۳/۶	۳۴	۳ فرزند	
۵/۶	۱۴	۴ فرزند و بیشتر	سطح تحصیلات
۲۷/۲	۶۸	سیکل/دیپلم	
۱۶/۴	۴۱	فوق دیپلم	
۴۲/۸	۱۰۷	لیسانس	
۱۲	۳۰	فوق لیسانس	
۱/۶	۴	دکتری	
۳۵/۶	۸۹	خانه دار	وضعیت اشتغال
۶۴/۴	۱۶۱	شاغل (کارمند/آزاد/کارگر)	
۲۴/۸	۶۲	آشنایی خانوادگی/فامیلی	نحوه آشنایی با همسر فعلی
۲۳/۲	۵۸	محل کار/تحصیل	
۲۱/۶	۵۴	دوستان/آشنایان	
۱۷/۲	۴۳	فضای مجازی/محیط اجتماعی	
۱۳/۲	۳۳	سایر موارد (معرفی و ...)	

بر اساس داده‌های جمعیت‌شناختی ۲۵۰ شرکت کننده، میانگین سنی آنان حدود ۳۷ سال با دامنه ۱۸ تا ۶۰ سال بود و بیشترین فراوانی سنی مربوط به گروه ۳۰ تا ۳۹ سال با ۴۴/۸ درصد بود. میانگین مدت ازدواج مجدد حدود ۴/۷ سال برآورد شد و ۳۹/۲ درصد از زنان بین ۱ تا ۵ سال از ازدواج مجدد خود را تجربه کرده بودند. از نظر تعداد فرزندان، ۳۶/۴ درصد دارای ۲ فرزند و ۳۲/۸ درصد دارای ۱ فرزند بودند و ۱۱/۶ درصد فاقد فرزند بودند. در زمینه تحصیلات، ۴۲/۸ درصد دارای مدرک لیسانس و ۲۷/۲ درصد دارای دیپلم بودند. از نظر اشتغال، ۶۴/۴ درصد شاغل و مابقی خانه‌دار بودند و در زمینه نحوه آشنایی با همسر فعلی، آشنایی از طریق خانواده و فامیل با ۲۴/۸ درصد بیشترین و فضای مجازی و محیط اجتماعی با ۱۷/۲ درصد کمترین فراوانی را داشتند.

تحلیل پدیدارشناختی تجارب ۱۵ زن شرکت کننده در پژوهش، که ازدواج مجددی را پس از طلاق تجربه کرده و از سازگاری زناشویی نسبی‌ای برخوردار بودند، منجر به استخراج ۶ مضمون اصلی و ۲۱ زیرمضمون گردید. مضامین استخراج شده در سطوح تحلیل فردی، زناشویی، خانوادگی و اجتماعی سازمان‌دهی شدند و ساختاری چندسطحی از عوامل مؤثر بر سازگاری در ازدواج مجدد را آشکار ساختند.

جدول ۳. چارچوب مضامین و مقوله‌های استخراج شده از تحلیل کیفی تجارب سازگاری در ازدواج مجدد

مقوله	زیرمقوله	کدباز
سطح فردی		
گذار از طلاق به ازدواج مجدد	انتخاب آگاهانه	انتخاب بر اساس معیارها، دریافت مشاوره پیش از ازدواج
	افزایش آگاهی	افزایش آگاهی از طریق مطالعه، افزایش آگاهی از طریق مشاهده فیلم، افزایش آگاهی از طریق اینترنت و فضای مجازی، ارتباط با افراد دارای تجربه مشترک طلاق، استفاده از تجربیات افراد دارای تجربه مشترک طلاق، افزایش خودآگاهی

بهبود و رشد فردی	بهبود پس از آسیب‌های طلاق، دریافت مشاوره فردی، رشد اعتماد به نفس، کسب مهارت‌های ارتباطی، افزایش جرات‌مندی
باجربگی	استفاده از تجربیات ازدواج سابق، عدم تکرار اشتباهات گذشته
ویژگی‌های فردی	بلوغ شناختی، مهربان بودن، صبور بودن، حساس نبودن، سازش با مشکلات زندگی، خودکنترلی، صداقت، شناخت همسر، احترام به خانواده همسر، درک شرایط همسر
پذیرش فرزند/فرزندان	پذیرش فرزند/فرزندان، احترام به فرزند/فرزندان، ارتباط عاطفی با فرزند، اهمیت و علاقه به فرزند/فرزندان، تامین نیازهای فرزند/فرزندان
خصلت‌های فردی	مسئولیت پذیری و تامین نیازهای زندگی، عدم اعتیاد به مواد مخدر، ورزش کردن و اهمیت به سلامت جسمانی، مهربان بودن، نظرباز نبودن، رعایت بهداشت فردی، خسیس نبودن، خشن نبودن، جذابیت ظاهری، اجتماعی بودن، آرام بودن، خوش اخلاقی،
عدم کنترل‌گری و اجبار	حق کار به همسر، حق تحصیل به همسر، محدود نکردن همسر
ویژگی‌های همسر	موقعیت اجتماعی-اقتصادی مناسب
مهارت‌های همسری	تحصیلات بالا، توان مالی، سطح فرهنگی بالا
	اعتماد به نفس دادن به همسر، همراه بودن با همسر، آرامش دادن به همسر، احترام به علایق همسر، قدردانی و تشکر از همسر، کمک در کارهای خانه، اعتماد به همسر، درک کردن همسر، در نظر گرفتن نظرات همسر و مشورت کردن
حمایت‌گری	حمایت همسر، حمایت و تشویق همسر به پیشرفت، حمایت و تشویق همسر به ادامه تحصیل، حمایت از همسر نزد خانواده، حمایت مالی از همسر
ویژگی‌های همسر	تعریف از همسر در خانواده، خوش‌کلامی، احترام و برخورد مناسب با همسر در خانواده و جمع‌های دیگر، خوش رفتاری، احترام به همسر، احترام به خانواده همسر،
عشق ورزی	ابراز علاقه به همسر، اهمیت و توجه به همسر، اهمیت به تاریخ‌های مهم، خرید هدیه برای همسر، خوشحال کردن همسر به شکل غیر منتظره، ابراز عشق و علاقه در فضای مجازی، در الویت قراردادن همسر
سطح زن و شوهری	
مهارت‌های زناشویی	مهارت‌های ارتباط صمیمانه
	درک متقابل، احترام متقابل، شناخت یکدیگر، گفت‌وگو سازنده، اعتماد متقابل، همراه بودن، کمک به یکدیگر، عشق‌ورزی متقابل، آرامش دادن به یکدیگر،
پذیرش	پذیرش متقابل، پذیرش علایق یکدیگر،
مرزبندی	حفظ مرزبندی شخصی، حفظ مرزبندی زناشویی
ارتباط رضایت بخش با خانواده‌ها	احترام به خانواده‌ها، ارتباط با خانواده‌ها،
رابطه جنسی	برطرف کردن نیازهای جنسی (۵،۸،۱۲)
سطح خانوادگی	
پذیرش	پذیرش طلاق، پذیرش فرزند/فرزندان، عدم انگ انکاری طلاق،
سطح فرهنگی-اجتماعی	سطح فرهنگی بالا (خانواده همسر)، همسطح بودن خانواده‌ها،
خوش رفتاری	احترام به همسر فرزند خود، حمایت از همسر فرزند خود
سطح اجتماعی	
تغییر نگرش جامعه	پذیرش اجتماعی طلاق
نسبت به طلاق	پختگی اجتماعی
	بالا رفتن درک اجتماع از طلاق
گذار از سنت	تغییر نگاه سنتی به طلاق
تغییر نگاه جنسیتی	برچسب نزدن به زنان مطلقه در جامعه

جدول فوق، چارچوب اکتشافی حاصل از تحلیل پدیدارشناختی تجارب ۱۵ زن دارای ازدواج مجدد را در چهار سطح فردی، زناشویی، خانوادگی و اجتماعی سازمان‌دهی کرده است. در سطح فردی، مضامین «گذار آگاهانه از طلاق»، «ویژگی‌های فردی و همسر» با زیرمقوله‌هایی نظیر

انتخاب آگاهانه، افزایش آگاهی، رشد فردی و خصلت‌های شخصیتی و همسری (پذیرش فرزندان، مهارت‌های همسری، حمایت‌گری و عشق‌ورزی) استخراج گردید. در سطوح زناشویی، خانوادگی و اجتماعی نیز به ترتیب مهارت‌های ارتباط صمیمانه، مرزبندی و رابطه جنسی؛ پذیرش طلاق و فرزندان، سطح فرهنگی خانواده‌ها؛ و تغییر نگرش جامعه نسبت به طلاق (پذیرش اجتماعی، پختگی اجتماعی و گذار از نگاه سنتی) به عنوان عوامل بافتاری مؤثر بر سازگاری شناسایی شدند.

پس از استخراج مضامین اصلی و کدهای باز از تحلیل کیفی تجارب ۱۵ زن دارای ازدواج مجدد بر اساس هر یک از زیرمقوله‌ها و کدهای شناسایی شده در سطوح فردی، زناشویی، خانوادگی و اجتماعی، تعداد ۷۵ گویه به صورت نظام‌مند تدوین گردید. گویه‌های ۱ تا ۱۰ مربوط به عامل گذار از طلاق به ازدواج مجدد، گویه‌های ۱۲ تا ۱۹ مربوط به عامل ویژگی‌های فردی، گویه‌های ۲۰ تا ۵۵ مربوط به عامل ویژگی‌های همسر، گویه‌های ۵۶ تا ۷۲ مربوط به عامل مهارت‌های زناشویی، گویه‌های ۷۳ تا ۷۶ مربوط به عامل تغییر نگرش جامعه نسبت به طلاق است. به منظور بررسی روایی ابزار، ابتدا روایی صوری و سپس روایی محتوایی پرسشنامه مورد ارزیابی قرار گرفت. برای بررسی روایی صوری، پرسشنامه ۷۵ گویه‌ای در اختیار ۲۰ زن دارای تجربه ازدواج مجدد قرار گرفت و ضریب تأثیر (Impact Score) بر اساس درصد فراوانی اهمیت و میانگین وضوح گویه‌ها محاسبه گردید که مقدار آن برابر با ۰/۸۴ به دست آمد و گویه‌های با ضریب تأثیر کمتر از ۱/۵ اصلاح یا حذف شدند. در مرحله بعد، برای تعیین روایی محتوایی، پرسشنامه در اختیار ۱۰ نفر از متخصصان حوزه روان‌شناسی و مشاوره خانواده قرار گرفت و دو شاخص نسبت روایی محتوایی (CVR) و شاخص روایی محتوایی (CVI) محاسبه گردید. مقادیر به دست آمده شامل CVR کل برابر با ۰/۷۹ و CVI کل برابر با ۰/۸۷ بود که هر دو بالاتر از حداقل معیارهای قابل قبول ($CVR = 0.62$ و $CVI = 0.79$) قرار داشتند. این یافته‌ها نشان‌دهنده روایی صوری و محتوایی مطلوب پرسشنامه است.

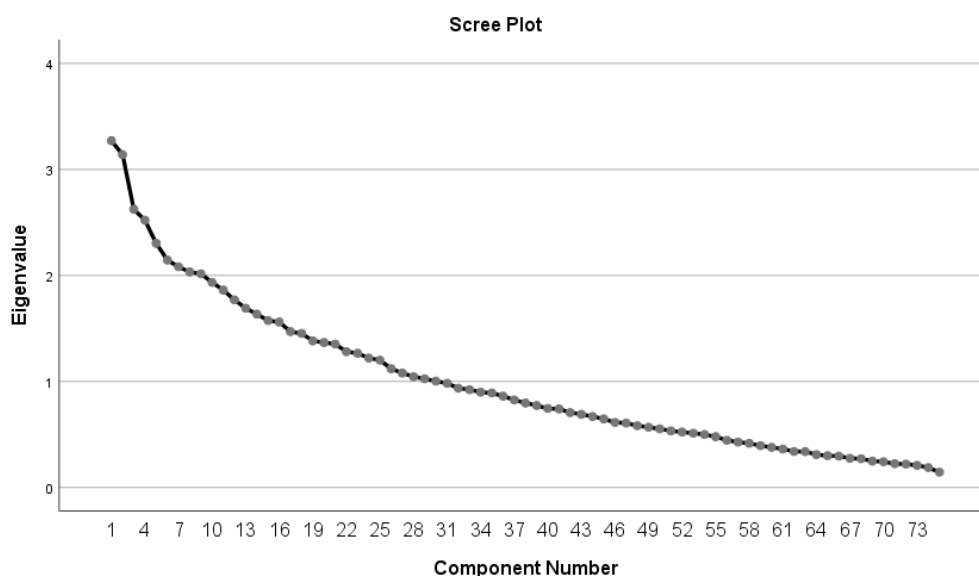
تحلیل عاملی اکتشافی نیازمند رعایت مفروضه‌هایی مانند کفایت حجم نمونه، همبستگی کافی بین متغیرها، خطیت، عدم وجود multicollinearity شدید و normality نسبی است. در این پژوهش، حجم نمونه ۲۵۰ نفر (بیش از ۳ برابر تعداد گویه‌ها) مناسب ارزیابی شد. شاخص $KMO = 0.86$ (بالاتر از ۰/۸۰) و آزمون بارتلت ($\chi^2 = 65.12487$ ، $df = 276$ ، $p < 0.01$) تأیید کرد که ماتریس همبستگی با هویت معنادار متفاوت است و داده‌ها برای تحلیل عاملی مناسب هستند. بررسی مقادیر VIF نشان داد multicollinearity شدید وجود ندارد (همه کمتر از ۵). توزیع اقلام نیز از نظر skewness و kurtosis در محدوده -۱ تا +۱ قرار گرفت. با توجه به این مفروضه‌ها، تحلیل با روش مؤلفه‌های اصلی (PCA) و چرخش واریماکس انجام شد.

در تحلیل عاملی اکتشافی با روش Principal Component Analysis، مقادیر Communality استخراج شده برای تمامی ۷۵ گویه بین ۰.۵۸۹ تا ۰.۷۸۱ قرار گرفت. این دامنه نشان می‌دهد که عوامل استخراج شده توانسته‌اند بخش قابل توجهی از واریانس مشترک هر متغیر را تبیین کنند (حداقل ۵۸.۹٪ و حداکثر ۷۸.۱٪). هیچ گویه‌ای communality کمتر از ۰.۵۰ نداشت و بنابراین تمامی اقلام از نظر اشتراک واریانس با ساختار عاملی، در سطح مطلوب و قابل قبولی ارزیابی می‌شوند. این الگو حاکی از همسانی مناسب اقلام با عوامل زیربنایی و کفایت مدل عاملی برای داده‌های پرسشنامه است.

جدول ۴. واریانس تبیین‌شده توسط ۵ عامل اصلی استخراج‌شده به روش تحلیل مؤلفه‌های اصلی

شاخص	عامل ۱	عامل ۲	عامل ۳	عامل ۴	عامل ۵
مجموع مقادیر ویژه	۴۱۲/۵	۸۷۶/۴	۱۰۵/۴	۵۳۲/۳	۰۱۴/۳
درصد واریانس	۳۷/۱۲	۹۲/۱۰	۰۴/۹	۶۸/۷	۵۵/۶
درصد واریانس تجمعی	۳۷/۱۲	۲۹/۲۳	۳۳/۳۲	۰۱/۴۰	۵۶/۴۶

"نتایج تحلیل مؤلفه‌های اصلی با چرخش واریماکس نشان داد که ۵ عامل استخراج‌شده با مقادیر ویژه به ترتیب ۵.۴۱۲، ۴.۸۷۶، ۴.۱۰۵، ۳.۵۳۲ و ۳.۰۱۴، در مجموع ۴۶.۵۶ درصد از واریانس کل گویه‌ها را تبیین می‌کنند. سهم هر عامل در تبیین واریانس به ترتیب ۱۲.۳۷، ۱۰.۹۲، ۹.۰۴، ۶.۸ و ۷.۶۸ درصد است که بیانگر توزیع نسبتاً متوازن واریانس در بین عوامل بوده و حاکی از ساختار چندبعدی سازه سازگاری زناشویی در ازدواج مجدد می‌باشد. هرچند واریانس تجمعی ۴۶.۵۶ درصد در نگاه اول ممکن است متوسط ارزیابی شود، اما با توجه به پیچیدگی مفهومی خانواده‌های ناتنی و چندوجهی بودن ابعاد سازگاری (شامل عوامل شناختی، عاطفی، تعاملی و زمینه‌ای)، این میزان برای یک ابزار اکتشافی در حوزه خانواده‌های بازساخته، قابل قبول و منطبق با استانداردهای روان‌سنجی است. شاخص KMO برابر با ۰.۸۹ و آزمون بارتلت با سطح معناداری ($p < ۰/۰۰۱$) نیز مناسب بودن ساختار عاملی را تأیید کردند."



شکل ۱. نمودار اسکری مربوط به مقادیر ویژه عوامل استخراج‌شده در تحلیل مؤلفه‌های اصلی

بررسی نمودار اسکری نشان‌دهنده کاهش نسبتاً تدریجی مقادیر ویژه از عامل اول تا پنجم است؛ به گونه‌ای که شیب نمودار تا عامل پنجم نسبتاً ملایم بوده و از عامل ششم به بعد، روند افقی‌تر و با شیب کمتری ادامه می‌یابد. این الگو حاکی از آن است که ۵ عامل اول، بیشترین سهم را در تبیین واریانس مشترک گویه‌ها دارند و عوامل بعدی از اهمیت کمتری برخوردارند. هرچند مقدار ویژه عوامل پس از پنجم همچنان بزرگ‌تر از یک است، اما تغییر ناچیز شیب نمودار نشان می‌دهد که استخراج بیش از ۵ عامل، افزونگی اطلاعاتی ایجاد کرده و به غنای مفهومی نمی‌افزاید. این یافته با معیار کاتل (نقطه شکست زانویی) همخوانی داشته و ساختار ۵ عاملی را به عنوان الگوی نهایی تأیید می‌کند.

جدول ۵. ماتریس همبستگی، میانگین و انحراف معیار متغیرهای پژوهش

متغیر	میانگین	انحراف معیار	۱	۲	۳
۱. سازگاری زناشویی	۲۴/۵۱	۴۶/۱۰	۱		
۲. دلزدگی زناشویی	۲۹/۷۴	۱۸/۱۲	-۰/۰۴	۱	
۳. سازگاری در ازدواج مجدد	۲۳۳/۳۳	۱۹/۰۳	*۰/۲۸	-۰/۲۱	۱

همبستگی مثبت و معنادار بین پرسشنامه محقق ساخته با مقیاس اسپانیر ($r = 0.28, p < 0.05$) حاکی از روایی همگرایی مطلوب است و نشان می‌دهد ابزار طراحی شده سازه‌ای مشابه با سازگاری زناشویی را اندازه‌گیری می‌کند. همچنین همبستگی منفی و معنادار با دلزدگی زناشویی ($r = -0.21, p < 0.05$) روایی واگرا را تأیید می‌نماید؛ بدین معنا که افزایش سازگاری با کاهش دلزدگی عاطفی همراه است. همبستگی ناچیز بین دو معیار ملاک ($r = -0.04$) گویای تمایز مفهومی این سازه‌هاست. ضرایب در دامنه ۰.۲۰ تا ۰.۳۰ بیانگر آن است که پرسشنامه، بدون افزونگی اطلاعاتی، سازه‌ای مرتبط اما متمایز را می‌سنجد و از روایی سازه قابل قبولی برخوردار است.

نیکویی برازش الگوی حاصل تحلیل عامل تأییدی نیز محاسبه گردید ($\chi^2/df = 181$)، $RMSEA = 0.06$ ، $GFI = 0.96$ ، $NFI = 0.94$ و $NNFI$ و $CFI = 0.92$) را که حاکی خوبی برازش الگو با داده‌های مشاهده شده است را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر سازگاری زناشویی پس از ازدواج با یک ۵ در این تحقیق با داده‌ها مطابقت دارد. به این ترتیب پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج دارای روایی سازه مطلوبی است.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف طراحی و بررسی مشخصات روان‌سنجی پرسشنامه سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد در زنان دارای تجربه طلاق و ازدواج مجدد انجام شد. یافته‌های بخش کیفی نشان داد که تجربه سازگاری پس از ازدواج مجدد، ساختاری چندسطحی و چندبعدی دارد و مؤلفه‌های آن در سطوح فردی، زناشویی، خانوادگی و اجتماعی قابل سازمان‌دهی است. تحلیل تجارب مشارکت‌کنندگان به استخراج ۶ مضمون اصلی و ۲۱ زیرمضمون انجامید و این مضامین مبنای تدوین مجموعه اولیه گویه‌ها قرار گرفتند. در ادامه، نتایج بخش کمی نشان داد پرسشنامه طراحی شده از روایی صوری و محتوایی مطلوبی برخوردار است؛ به گونه‌ای که ضریب تأثیر ۰.۸۴، نسبت روایی محتوایی برابر با ۰.۷۹ و شاخص روایی محتوایی برابر با ۰.۸۷ به دست آمد. افزون بر این، تحلیل عاملی اکتشافی ساختار پنج‌عاملی ابزار را تأیید کرد که در مجموع ۴۶.۵۶ درصد از واریانس سازه را تبیین می‌کرد و مقدار KMO برابر با ۰.۸۹ و معناداری آزمون بارتلت نیز کفایت داده‌ها برای تحلیل عاملی را نشان داد. نتایج تحلیل عاملی تأییدی نیز با شاخص‌هایی از جمله $GFI = 0.96$ و $RMSEA = 0.06$ از برازش مناسب الگو حمایت کرد. همچنین، همبستگی مثبت پرسشنامه با سازگاری زناشویی ($r = 0.28$) و همبستگی منفی آن با دلزدگی زناشویی ($r = -0.21$) به ترتیب شواهدی برای روایی همگرا و واگرای ابزار فراهم کرد و ضریب آلفای کرونباخ ۰.۹۲ نیز نشان‌دهنده همسانی درونی مطلوب پرسشنامه بود.

نخستین یافته مهم پژوهش، ماهیت چندبعدی سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد بود. ساختار حاصل از یافته‌های کیفی نشان داد که سازگاری در این نوع ازدواج صرفاً به کیفیت رابطه دو همسر محدود نیست، بلکه نحوه گذار از طلاق، ویژگی‌های فردی، ویژگی‌های همسر، مهارت‌های زناشویی، پذیرش خانوادگی و شرایط اجتماعی نیز در آن نقش دارند. این نتیجه با دیدگاه‌های نظری خانواده بازساخته همخوان است که ازدواج مجدد را نه صرفاً شکل‌گیری یک رابطه دو نفره جدید، بلکه بازسازمان‌دهی یک نظام خانوادگی پیچیده می‌دانند (Ganong, 2013; Papernow, 2017; Coleman, 2017). در خانواده ناتنی، زوجین علاوه بر ایجاد صمیمیت و توافق زناشویی باید با تجرب ازدواج پیشین، روابط با فرزندان، نقش‌های والدینی، مرزهای خانوادگی و انتظارات خانواده‌های گسترده نیز سازگار شوند. به همین دلیل، سازگاری در ازدواج مجدد ماهیتی نظام‌مند دارد و کیفیت هر یک از روابط خانواده می‌تواند بر سایر روابط اثر بگذارد. این تبیین با یافته‌های Jensen و Ganong نیز همسو است که نشان دادند کیفیت زناشویی و کارکرد خانواده ناتنی در سطح زوجی به یکدیگر مرتبط‌اند و کیفیت ارتباط زوجین با انسجام و هماهنگی کل خانواده پیوند دارد (Jensen & Ganong, 2022).

استخراج مؤلفه «گذار از طلاق به ازدواج مجدد» نیز از یافته‌های قابل توجه پژوهش حاضر بود. تجربه طلاق می‌تواند فرد را با مجموعه‌ای از تغییرات عاطفی، شناختی و اجتماعی مواجه سازد و کیفیت پردازش این تجربه احتمالاً بر چگونگی ورود او به رابطه بعدی اثر می‌گذارد. افرادی که قادرند تجربیات پیشین را بازبینی کنند، از شکست رابطه قبلی یاد بگیرند و انتظارات واقع‌بینانه‌تری از رابطه جدید ایجاد کنند، ممکن است ظرفیت بیشتری برای سازگاری در ازدواج مجدد داشته باشند. Kelly و Hetherington نیز نشان داده‌اند که سازگاری پس از طلاق یک فرایند تدریجی است و پیامدهای طلاق می‌تواند بر انتخاب‌ها و روابط بعدی افراد تأثیرگذار باشد (Hetherington & Kelly, 2002). همچنین، Sweeney تأکید کرده است که ازدواج مجدد باید در امتداد مسیر زندگی خانوادگی و با در نظر گرفتن پیامدهای روابط و ساختارهای پیشین بررسی شود، زیرا تشکیل خانواده ناتنی از تاریخچه رابطه‌ای اعضا جدا نیست (Sweeney, 2010). بنابراین، حضور این مؤلفه در ساختار پرسشنامه را می‌توان بازتاب اهمیت پردازش تجربه رابطه پیشین و آمادگی روانی برای ایجاد رابطه‌ای جدید دانست.

یافته‌های پژوهش همچنین نقش ویژگی‌های فردی و ویژگی‌های همسر را در سازگاری برجسته ساخت. خصوصیات نظیر بلوغ شناختی، خودکنترلی، صداقت، صبر، درک متقابل، مسئولیت‌پذیری، حمایتگری و احترام به نیازهای همسر می‌توانند ظرفیت زوجین را برای مواجهه با پیچیدگی‌های ازدواج مجدد افزایش دهند. این نتیجه با مرور Hashemi و همکاران مطابقت دارد که سازگاری زناشویی را حاصل تعامل طیفی از متغیرهای شخصی، ارتباطی، خانوادگی و اجتماعی معرفی کرده‌اند (Hashemi et al., 2024). همچنین، Bradbury و Karney بر این نکته تأکید کرده‌اند که کیفیت روابط صمیمانه حاصل تعامل ویژگی‌های فردی، آسیب‌پذیری‌های شخصی، فرایندهای سازگاران و فشارهای بافتی است (Bradbury & Karney, 2010). بر این اساس، در ازدواج مجدد، ویژگی‌هایی نظیر انعطاف‌پذیری، واقع‌بینی و توانایی تنظیم هیجان احتمالاً اهمیت بیشتری می‌یابند، زیرا زوجین نه تنها با الزامات معمول یک رابطه زناشویی بلکه با فشارهای ناشی از تجربه قبلی، فرزندان و ساختار پیچیده خانواده بازساخته مواجه‌اند.

از سوی دیگر، یافته‌های کیفی پژوهش نشان داد که مهارت‌های زناشویی، از جمله ارتباط صمیمانه، مرزبندی و کیفیت رابطه جنسی، بخش مهمی از سازگاری پس از ازدواج مجدد را تشکیل می‌دهند. این یافته با رویکردهای خانواده‌درمانی سازگار است که ارتباط، حل تعارض و تنظیم مرزهای بین زیرنظام‌های خانواده را از عناصر اساسی کارکرد سالم خانواده می‌دانند (Nichols, 2010). همچنین، Browning و Artelt در رویکرد درمانی ویژه خانواده‌های ناتنی بر ضرورت ایجاد مرزهای روشن، تقویت رابطه زوجین و مدیریت روابط با فرزندان و همسران پیشین تأکید کرده‌اند (Browning & Artelt, 2012). در تبیین این نتیجه می‌توان گفت که در ازدواج مجدد، رابطه زوجی معمولاً در معرض مداخلات و مطالبات بیشتری از سوی سایر زیرنظام‌های خانوادگی قرار دارد؛ از این رو، زوج‌هایی که قادر به برقراری ارتباط روشن، مذاکره درباره نقش‌ها و محافظت از مرزهای رابطه زناشویی هستند، احتمالاً سازگاری پایدارتری را تجربه می‌کنند.

یافته‌های مربوط به نقش خانواده و فرزندان نیز با شواهد پیشین همخوان است. در پژوهش حاضر، پذیرش طلاق و فرزندان و نیز سطح فرهنگی خانواده‌ها به عنوان عوامل مرتبط با سازگاری شناسایی شدند. این امر نشان می‌دهد که ازدواج مجدد را نمی‌توان مستقل از رابطه با فرزندان و خانواده‌های پیشین و فعلی تحلیل کرد. Crapo و همکاران با استفاده از مدل وابستگی متقابل کنشگر-شریک نشان دادند که دشواری‌های والدگری در خانواده‌های ناتنی می‌تواند در طول زمان بر هر دو شریک اثرگذار باشد و کیفیت تعاملات والدینی و زناشویی به‌صورت متقابل با یکدیگر در ارتباط است (Crapo et al., 2023). همچنین، پژوهش Jikihara و همکاران نشان داده است که الگوهای متفاوت روابط در خانواده ناتنی با پیامدهای سازگاری فرزندان مرتبط‌اند و کیفیت رابطه زوجین و روابط والد-فرزند بخشی از یک نظام مشترک هستند (Jikihara et al., 2025). بنابراین، گنجاندن عناصر خانوادگی در ابزار حاضر، آن را از سنجه‌هایی که صرفاً تعامل زوجی را اندازه‌گیری می‌کنند متمایز می‌سازد.

نتیجه دیگر پژوهش، شناسایی نقش نگرش اجتماعی به طلاق و ازدواج مجدد بود. تغییر نگرش جامعه، پذیرش اجتماعی و عبور از نگاه‌های سنتی به عنوان بخشی از زمینه سازگاری پس از ازدواج مجدد مطرح شدند. این نتیجه در بافت‌های جمع‌گرا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا تصمیم‌های مربوط به ازدواج و طلاق معمولاً در شبکه وسیع‌تری از روابط خانوادگی و اجتماعی ارزیابی می‌شوند. یافته‌های Güngör نشان داده است که افراد پس از طلاق و ازدواج مجدد در جوامع جمع‌گرا علاوه بر بازسازمان‌دهی خانواده، با فرایند بازپذیری اجتماعی و بازتعریف جایگاه خود در شبکه‌های خانوادگی و اجتماعی نیز مواجه‌اند (Güngör, 2026). همچنین، Ganong و Coleman تأکید دارند که تجربه خانواده ناتنی تا حد زیادی تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی درباره «خانواده واقعی»، نقش‌های والدینی و مشروعیت روابط ناتنی قرار دارد (Ganong & Coleman, 2017). بنابراین، قرار گرفتن مؤلفه اجتماعی در ساختار پرسشنامه حاضر می‌تواند یکی از نقاط قوت بومی آن تلقی شود، زیرا نشان می‌دهد سازگاری زناشویی در ازدواج مجدد علاوه بر ویژگی‌های درون‌فردی و بین‌فردی، متأثر از زمینه اجتماعی نیز هست.

نتایج مربوط به تحلیل عاملی نیز از انسجام نظری ساختار به‌دست‌آمده حمایت کرد. تحلیل عاملی اکتشافی وجود پنج عامل را نشان داد که در مجموع ۴۶.۵۶ درصد از واریانس را تبیین کردند و نمودار اسکری نیز برتری ساختار پنج‌عاملی را نسبت به استخراج عوامل بیشتر نشان داد. مقدار KMO برابر با ۰.۸۹ و معناداری آزمون بارتلت نیز نشان داد ماتریس همبستگی برای تحلیل عاملی مناسب است. این ساختار با ماهیت

چندوجهی سازگاری در خانواده‌های ناتنی همسو است و از این ایده حمایت می‌کند که نمی‌توان سازگاری پس از ازدواج مجدد را در قالب یک عامل کلی و یک‌بعدی خلاصه کرد. این یافته با مطالعات مربوط به ابزارهای ویژه ازدواج مجدد نیز همسو است. Adler- و Higginbotham Baeder نشان داده‌اند که باورهای مرتبط با ازدواج مجدد از چند بعد متمایز تشکیل می‌شوند (Higginbotham & Adler-Baeder, 2008) و همکاران نیز در اعتبارسنجی سیاهه باورهای ازدواج مجدد بر ضرورت بررسی ساختار چندبعدی این سازه در سطح زوجی تأکید کرده‌اند (Garneau et al., 2016). همچنین، Santos و همکاران و Jikihara و همکاران در اعتبارسنجی بین‌فرهنگی ابزارهای خانواده ناتنی نشان داده‌اند که ساختارهای مرتبط با ازدواج مجدد باید در هر بافت فرهنگی مجدداً از نظر ساختاری و روان‌سنجی بررسی شوند (Jikihara et al., 2023; Santos et al., 2023).

نتایج تحلیل عاملی تأییدی نیز برازش مطلوب الگوی حاصل را نشان داد. شاخص GFI برابر با ۰.۹۶ و RMSEA برابر با ۰.۰۶ بود و سایر شاخص‌های گزارش‌شده نیز از برازش قابل قبول مدل با داده‌ها حمایت کردند. این یافته نشان می‌دهد که ساختار استخراج‌شده در مرحله اکتشافی صرفاً حاصل نوسانات تصادفی داده‌ها نبوده، بلکه از انسجام ساختاری مناسبی برخوردار است. از منظر نظری، چنین نتیجه‌ای با مطالعات Schramm و Higginbotham همخوان است که در بازنگری پرسشنامه زوجها در خانواده‌های ناتنی ضرورت دستیابی به ابزارهایی با ساختار روان‌سنجی متناسب با ویژگی‌های این خانواده‌ها را نشان دادند (Schramm & Higginbotham, 2009). همچنین، Bartle- و Haring همکاران در توسعه مقیاس لاس‌وگاس نشان دادند که سازگاری زناشویی باید از طریق مجموعه‌ای از ابعاد ارتباطی و رابطه‌ای سنجیده شود و ساختار عاملی مناسب برای اعتبار ابزار اهمیت بنیادی دارد (Bartle-Haring et al., 2009).

نتایج مربوط به روایی همگرا و واگرا نیز شواهد بیشتری در تأیید اعتبار پرسشنامه فراهم کرد. همبستگی مثبت و معنادار پرسشنامه طراحی‌شده با معیار سازگاری زناشویی ($r=0.28$) نشان می‌دهد که ابزار حاضر با یک سازه نظری نزدیک ارتباط دارد، اما همپوشانی آن به اندازه‌ای نیست که دو ابزار را کاملاً معادل سازد. در مقابل، همبستگی منفی و معنادار با دلزدگی زناشویی ($r=-0.21$) نشان داد که افزایش سازگاری پس از ازدواج مجدد با کاهش تجربه فرسودگی و دلزدگی در رابطه همراه است. این الگو از نظر نظری قابل انتظار است، زیرا سازگاری بیشتر با ارتباط مؤثرتر، رضایت بیشتر و توانایی بهتر در مواجهه با مشکلات رابطه همراه است، در حالی که دلزدگی بازتاب فرسودگی عاطفی و کاهش کیفیت رابطه است. یافته حاضر با مطالعات Faryabi و Zareii Mahmood-Abadi درباره سازگاری زناشویی و شاخص‌های کیفیت رابطه در نمونه ایرانی همخوانی دارد (Faryabi & Zareii Mahmood-Abadi, 2015) و با مطالعات مربوط به دلزدگی زناشویی نیز قابل تبیین است (Navid, 2005). همچنین، Sarmento نشان داده است که باورهای مرتبط با ازدواج مجدد می‌توانند پیش‌بینی‌کننده تعدیل زناشویی منفی باشند (Sarmento, 2022)، و Jikihara و همکاران نیز میان ابزارهای اختصاصی خانواده ناتنی و شاخص‌های کیفیت رابطه، شواهدی از روایی همزمان گزارش کرده‌اند (Jikihara et al., 2023).

از نکات مهم در تفسیر ضرایب همبستگی مشاهده‌شده این است که اندازه همبستگی‌ها متوسط رو به پایین بود. این امر را لزوماً نباید نشانه ضعف ابزار تلقی کرد؛ بلکه می‌تواند حاکی از آن باشد که پرسشنامه جدید، در عین ارتباط با سازگاری عمومی زناشویی، مؤلفه‌های اختصاصی

ازدواج مجدد را نیز اندازه‌گیری می‌کند. برای مثال، متغیرهایی مانند تجربه گذار از طلاق، رابطه با فرزندان، ویژگی‌های خانواده‌های پیشین، پذیرش اجتماعی و مرزبندی با روابط گذشته در ابزارهای عمومی سازگاری زناشویی به‌طور کامل منعکس نمی‌شوند. این تبیین با تأکید Sweeney بر ضرورت پرهیز از تعمیم غیرانتقادی مدل‌های ازدواج اول به خانواده‌های ناتنی همسو است (Sweeney, 2010). همچنین، پژوهش‌های مربوط به سیاهه باورهای ازدواج مجدد نشان داده‌اند که برخی مؤلفه‌های خاص خانواده ناتنی سازه‌هایی مستقل و متمایز از سازگاری عمومی زناشویی هستند (Higginbotham, 2005; Pringle, 2008). بنابراین، همبستگی معنادار اما نه بسیار بالا با ابزار عمومی سازگاری می‌تواند مؤید این باشد که پرسشنامه حاضر هم با سازه مادر مرتبط است و هم محتوای اختصاصی خود را حفظ می‌کند.

ضریب آلفای کرونباخ ۰.۹۲ برای کل پرسشنامه نیز بیانگر همسانی درونی مطلوب گویه‌ها بود. این نتیجه نشان می‌دهد که گویه‌های ابزار، با وجود پوشش ابعاد متعدد، در مجموع یک حوزه مفهومی مشترک یعنی سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد را اندازه‌گیری می‌کنند. این یافته در امتداد مطالعات روان‌سنجی ابزارهای مرتبط با خانواده‌های ناتنی قرار می‌گیرد که بر ضرورت دستیابی به پایایی مناسب برای استفاده پژوهشی و بالینی تأکید کرده‌اند (Garneau et al., 2016; Santos et al., 2023). از سوی دیگر، پایایی مطلوب زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که سازه مورد مطالعه ماهیتی پیچیده و متأثر از زمینه داشته باشد؛ زیرا سنجش نامطمئن می‌تواند تفاوت‌های ناشی از ویژگی‌های واقعی افراد را با خطای اندازه‌گیری درهم آمیزد. بر این اساس، آلفای به‌دست‌آمده در پژوهش حاضر از قابلیت استفاده ابزار در ارزیابی‌های پژوهشی حمایت می‌کند، هرچند بررسی سایر انواع پایایی، به‌ویژه بازآزمایی، در مطالعات آینده ضروری خواهد بود.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که سازگاری زناشویی پس از ازدواج مجدد فراتر از رضایت از رابطه دو نفره است و باید در پیوند با تاریخچه طلاق، ویژگی‌های فردی زوجین، مهارت‌های ارتباطی، روابط با فرزندان و خانواده‌ها و زمینه اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. این برداشت با رویکردهای نظام خانواده (Nichols, 2010)، مطالعات تحولات خانوادگی (Cowan & Cowan, 2000) و پژوهش‌های خانواده ناتنی (Ganong & Coleman, 2017; Papernow, 2013) همخوان است. همچنین، تغییرات ساختاری خانواده ممکن است تا مراحل بعدی زندگی نیز پیامدهای رابطه‌ای داشته باشند؛ چنان‌که van der Pas و van Tilburg نشان داده‌اند ساختار خانواده ناتنی می‌تواند با الگوهای تماس و حمایت میان والدین سالمند و فرزندان زیستی و ناتنی مرتبط باشد (van der Pas & van Tilburg, 2025). از سوی دیگر، توجه روزافزون به ازدواج مجدد در مراحل مختلف چرخه زندگی، از جمله سالمندی، نشان می‌دهد که این پدیده باید به عنوان بخشی مستقل و مهم از مطالعات خانواده در نظر گرفته شود (Kakkar, 2026). حتی تنوع تاریخی و فرهنگی نگرش به ازدواج مجدد نیز بر این نکته تأکید دارد که معنای آن همواره در بستری گسترده‌تر از هنجارها و ارزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد (Benton, 2026). بر این اساس، پرسشنامه طراحی‌شده در پژوهش حاضر می‌تواند گامی در جهت سنجش جامع‌تر و زمینه‌مندتر سازگاری در زنان دارای تجربه ازدواج مجدد باشد.

پژوهش حاضر با چند محدودیت همراه بود که باید در تفسیر و تعمیم یافته‌ها مورد توجه قرار گیرد. نخست، بخش کیفی پژوهش تنها بر تجارب زنان دارای سابقه طلاق و ازدواج مجدد مبتنی بود و بنابراین ممکن است برخی ابعاد سازگاری که در تجربه مردان یا در سطح زوجی اهمیت

دارند، به اندازه کافی در فرایند تولید گویه‌ها منعکس نشده باشند. دوم، نمونه بخش کمی نیز صرفاً از زنان دارای تجربه ازدواج مجدد و مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره و خدمات روان‌شناختی تشکیل شد و نمونه‌گیری در دسترس می‌تواند قابلیت تعمیم نتایج به کل جمعیت زنان ازدواج‌کرده مجدد را محدود کند. همچنین، استفاده از ابزارهای خودگزارشی می‌تواند یافته‌ها را در معرض سوگیری مطلوبیت اجتماعی، خطاهای یادآوری و گرایش پاسخ‌دهندگان به ارائه تصویری مطلوب‌تر از رابطه قرار دهد. طراحی مقطعی مطالعه نیز امکان بررسی ثبات زمانی ساختار پرسشنامه و تغییر سازگاری در مراحل مختلف زندگی خانوادگی را فراهم نکرد. علاوه بر این، مطالعه حاضر بر همسانی درونی تمرکز داشت و شاخص‌هایی مانند پایایی بازآزمایی، حساسیت به تغییر، نقطه برش و روایی پیش‌بین در آن بررسی نشد.

پیشنهاد می‌شود در مطالعات آینده ویژگی‌های روان‌سنجی پرسشنامه در نمونه‌های بزرگ‌تر، تصادفی‌تر و متنوع‌تر از نظر سن، وضعیت اقتصادی-اجتماعی، مدت ازدواج مجدد، تعداد فرزندان و مناطق جغرافیایی بررسی شود. اعتبارسنجی ابزار در مردان دارای تجربه ازدواج مجدد و نیز اجرای آن به صورت زوجی می‌تواند مشخص کند که آیا ساختار عاملی ابزار در دو جنس و در سطح زوج ثابت باقی می‌ماند یا خیر. بررسی ناوردایی اندازه‌گیری در گروه‌های مختلف، انجام تحلیل عاملی تأییدی در نمونه‌ای مستقل، محاسبه پایایی بازآزمایی و بررسی روایی ملاکی و پیش‌بین نیز توصیه می‌شود. مطالعات طولی می‌توانند تغییرات سازگاری را از سال‌های نخست ازدواج مجدد تا مراحل باثبات‌تر خانواده پیگیری کنند و توان ابزار را در پیش‌بینی رضایت زناشویی، تعارض، دلزدگی یا احتمال جدایی بررسی نمایند. همچنین، مقایسه ساختار و عملکرد پرسشنامه در خانواده‌های دارای فرزند ناتنی و بدون فرزند ناتنی، ازدواج‌های دوم و سوم و گروه‌های فرهنگی و قومی مختلف می‌تواند دامنه کاربرد ابزار را روشن‌تر سازد. بررسی حساسیت پرسشنامه به تغییرات ناشی از زوج‌درمانی و برنامه‌های آموزشی نیز می‌تواند شواهد ارزشمندی درباره کاربرد آن به عنوان ابزار سنجش پیامد فراهم کند.

با توجه به یافته‌های پژوهش، پیشنهاد می‌شود مشاوران خانواده، روان‌شناسان و زوج‌درمانگران از این پرسشنامه در کنار مصاحبه بالینی و سایر ابزارهای استاندارد برای ارزیابی چندی بعدی سازگاری زنان در ازدواج مجدد استفاده کنند. نتایج زیرمقیاس‌های پرسشنامه می‌تواند به شناسایی حوزه‌هایی کمک کند که نیازمند مداخله بیشتری هستند؛ برای مثال، مشکلات مربوط به پردازش تجربه طلاق، ویژگی‌های فردی و همسری، مهارت‌های ارتباطی، مرزبندی خانوادگی یا فشارهای اجتماعی. همچنین، مراکز مشاوره می‌توانند از نتایج این ابزار برای طراحی برنامه‌های آموزش پیش از ازدواج مجدد، آموزش مهارت‌های ارتباطی و حل تعارض، مدیریت رابطه با فرزندان و خانواده‌های پیشین و تقویت حمایت اجتماعی استفاده کنند. به‌کارگیری دوره‌ای پرسشنامه در طول فرایند درمان نیز می‌تواند به پایش تغییرات مراجعان و ارزیابی اثربخشی مداخلات کمک کند. در سطح پیشگیرانه، استفاده از این ابزار برای شناسایی افراد در معرض دشواری سازگاری می‌تواند زمینه ارائه خدمات زودهنگام و متناسب با نیازهای خاص خانواده‌های بازساخته را فراهم سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری رشته مشاوره دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج و دارای کد اخلاق به شناسه IR.IAU.SDJ.1401.054 از کمیته اخلاق پژوهش آن دانشگاه است. معیارهای اخلاقی شامل کسب کد اخلاق از کمیته اخلاق در دانشگاه، اخذ رضایت از شرکت کنندگان، به منظور توزیع پرسشنامه و اجرای آموزش‌های مربوطه، رعایت صداقت و امانت داری علمی، رضایت آگاهانه برای شرکت در پژوهش، رعایت حق بی‌نام بودن مقیاس‌ها و ناشناس ماندن شرکت کنندگان و محرمانه نگه داشتن اطلاعات آن‌ها مورد توجه قرار گرفت.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

چکیده گسترش یافته انگلیسی

Introduction

Remarriage has become an increasingly important form of family organization in contemporary societies, particularly as divorce, repartnering, and stepfamily formation have become more common across the life course. Unlike first marriages, remarriages are often embedded in a pre-existing relational history that may include previous marital experiences, former spouses, children from earlier unions, new parenting roles, and extended-family expectations. Consequently, adjustment following remarriage cannot be understood merely as the restoration of marital stability after divorce; rather, it involves the reorganization of multiple individual, dyadic, familial, and social systems. Previous scholarship has emphasized that stepfamily formation represents a distinct developmental context with its own relational demands and patterns of adaptation (Ganong & Coleman, 2017; Raley & Sweeney, 2020; Sweeney, 2010). These challenges can persist across different stages of the life span, including later adulthood, and may be shaped by age-related, social, and psychosocial conditions (Kakkar, 2026; van der Pas & van Tilburg, 2025).

Marital adjustment is generally regarded as a multidimensional construct encompassing agreement, cohesion, emotional communication, conflict management, mutual support, affection, and the capacity of partners to negotiate needs and expectations within an intimate relationship (Bartle-Haring et al., 2009; Bradbury & Karney, 2010). However, adjustment in remarriage involves additional challenges that are not adequately represented in many conventional measures of marital functioning. Individuals entering a remarriage may need to process the psychological consequences of divorce, revise expectations shaped by previous relationships, negotiate boundaries with former spouses, build relationships with stepchildren, coordinate parenting roles, and manage the reactions of extended family and society. From a family-systems perspective, these elements are interdependent; disturbances

or strengths in one subsystem can affect marital functioning in another (Browning & Artelt, 2012; Nichols, 2010). Moreover, transitions in family roles require partners to renegotiate intimacy, responsibilities, expectations, and boundaries, making adaptation a dynamic rather than static process (Cowan & Cowan, 2000).

One particularly important dimension of remarital adjustment concerns beliefs and expectations about remarriage and stepfamily life. Unrealistic beliefs, such as expecting immediate emotional closeness between stepparents and stepchildren, assuming that difficulties from former relationships will have no effect on the new marriage, or believing that stepfamily members should rapidly function like members of a first-marriage family, may create frustration and relational strain. The Remarriage Belief Inventory was developed specifically to capture such expectations and dysfunctional beliefs (Higginbotham, 2005; Higginbotham & Adler-Baeder, 2008). Subsequent studies have supported the importance of these beliefs in stepcouple functioning and demonstrated that they are related to marital adjustment at both individual and dyadic levels (Garneau et al., 2016; Pringle, 2008; Sarmiento, 2022). Cross-cultural validation studies have further demonstrated that remarriage-related beliefs have meaningful associations with family adjustment in different sociocultural contexts (Jikihara et al., 2023; Santos et al., 2023).

Research has also highlighted the close relationship between marital quality and broader stepfamily functioning. Parenting difficulties may influence both partners over time, and problems experienced by one spouse may affect the adjustment of the other spouse through actor and partner effects (Crapo et al., 2023). Likewise, higher marital quality has been associated with more favorable patterns of stepfamily cohesion, expressiveness, and coordination (Jensen & Ganong, 2022). The quality of stepfamily dynamics can also be associated with adjustment among stepchildren and emerging adults, indicating that marital adaptation has consequences extending beyond the couple relationship itself (Jikihara et al., 2025). In collectivist contexts, remarriage may additionally involve social reintegration, family approval, gendered expectations, and changing cultural attitudes toward divorce, making social context a particularly salient component of adaptation (Güngör, 2026). Evidence from Iranian studies also suggests that marital adjustment is affected by relational and contextual characteristics and may vary according to the conditions under which marriages are formed (Faryabi & Zareii Mahmood-Abadi, 2015; Hashemi et al., 2024). Despite these advances, existing instruments are limited in their ability to provide a comprehensive assessment of marital adjustment after remarriage. General marital adjustment measures were not specifically developed for the relational complexities of remarriage, whereas stepfamily-specific instruments have often focused mainly on remarriage beliefs or particular aspects of stepfamily relationships (Schramm & Higginbotham, 2009). The consequences of marital difficulties may also manifest in constructs such as marital burnout, underscoring the value of evaluating both convergent and divergent aspects of remarital functioning (Navid, 2005). Given the historical, cultural, and social variability surrounding remarriage (Benton, 2026; Papernow, 2013), there is a need for a culturally grounded, multidimensional measure developed from the lived experiences of remarried individuals. Therefore, the present study aimed to develop and psychometrically evaluate a Marital Adjustment Questionnaire after Remarriage among women with a history of divorce and remarriage.

Methods and Materials

This study employed a sequential exploratory mixed-methods design consisting of qualitative instrument development followed by quantitative psychometric evaluation. In the qualitative phase, descriptive phenomenology was used to explore the lived experiences of marital adjustment among women who had divorced and subsequently remarried. Fifteen women with remarriage experience were selected through criterion-based purposive sampling. Participants were recruited from a counseling center and were required to have sufficient experience of their remarriage to provide detailed accounts of adaptation. Data were collected through semi-structured, in-depth interviews. Interviews focused on participants' perceptions of adjustment after remarriage, factors that facilitated or impeded adaptation, personal characteristics contributing to coping, marital interactions, family relationships, and social experiences. Interviews continued until data saturation was reached. Data were analyzed using Colaizzi's seven-step phenomenological method, including repeated reading of transcripts, extraction of significant statements, formulation of meanings, clustering of concepts, development of comprehensive descriptions, and validation of interpretations with participants.

The qualitative findings were used to generate the initial item pool for the questionnaire. A total of 75 items were formulated to represent the identified dimensions of adjustment. Face validity was assessed among 20 women with remarriage experience using the impact-score approach. Content validity was evaluated by 10 specialists in psychology and family counseling through the Content Validity Ratio (CVR) and Content Validity Index (CVI). Items that did not meet the predetermined criteria were revised or excluded.

In the quantitative phase, 250 women with remarriage experience in Tehran were recruited through convenience sampling from family counseling centers and psychological clinics. Construct validity was evaluated using exploratory factor analysis and confirmatory factor analysis. Sampling adequacy and the suitability of the correlation matrix were assessed using the Kaiser–Meyer–Olkin index and Bartlett's test of sphericity. Principal component analysis with Varimax rotation was used to determine the underlying factor structure. Confirmatory factor analysis was subsequently conducted to evaluate model fit. Convergent validity was examined through correlation with the Las Vegas Marital Adjustment Scale, whereas divergent validity was assessed through correlation with the Couple Burnout Measure. Internal consistency reliability was estimated using Cronbach's alpha. Quantitative analyses were conducted using SPSS version 25 and SmartPLS version 3.

Findings

The qualitative analysis of the interviews with 15 remarried women produced six main themes and 21 subthemes organized across individual, marital, family, and social levels. These findings demonstrated that adjustment after remarriage was experienced as a multidimensional process rather than as a purely dyadic marital phenomenon. The identified content included the transition from divorce to remarriage, individual characteristics, characteristics of the current spouse, marital skills, family-related factors, and changes in social attitudes toward divorce and remarriage. At the marital level, intimate communication, appropriate boundary setting, and sexual relations emerged as relevant components. At the family level, acceptance of divorce and children and the cultural characteristics of the families were identified, whereas the social dimension included social acceptance, social

maturity, transition from traditional attitudes, and changes in gender-related perceptions. These findings formed the conceptual foundation for the 75-item preliminary questionnaire.

Face validity analysis yielded an impact score of 0.84. Content validity analysis produced an overall CVR of 0.79 and a CVI of 0.87, both exceeding the specified acceptability criteria. Exploratory factor analysis supported a five-factor structure. The Kaiser–Meyer–Olkin index was 0.89, and Bartlett’s test of sphericity was statistically significant ($p < 0.001$), indicating that the correlation matrix was appropriate for factor analysis. The five extracted factors collectively explained 46.56% of the total variance. Examination of the scree plot also supported retention of five factors, as the decline in eigenvalues became substantially flatter after the fifth factor.

Confirmatory factor analysis supported the adequacy of the five-factor model. The reported goodness-of-fit indices were $\chi^2/df=0.81$, GFI=0.96, NFI=0.96, NNFI=0.94, CFI=0.92, and RMSEA=0.06, collectively indicating satisfactory correspondence between the proposed factor structure and the observed data.

Convergent validity was supported by a statistically significant positive correlation between the newly developed questionnaire and marital adjustment ($r=0.28$, $p < 0.05$). Divergent validity was supported by a statistically significant negative correlation between scores on the new questionnaire and couple burnout ($r=-0.21$, $p < 0.05$). The correlation between the two criterion measures was negligible ($r=-0.04$), further indicating conceptual distinction between these constructs. The overall Cronbach’s alpha coefficient for the questionnaire was 0.92, demonstrating high internal consistency. Collectively, the findings supported the face, content, construct, convergent, and divergent validity of the questionnaire, as well as its internal consistency reliability.

Discussion and Conclusion

The findings indicate that marital adjustment after remarriage is a complex and multidimensional construct extending beyond conventional indicators of marital satisfaction or conflict. The qualitative component showed that successful adaptation involves not only the quality of interaction between spouses but also the individual’s transition from divorce, personal characteristics, perceptions and behaviors of the new spouse, marital competencies, family acceptance, relationships with children, and the broader social environment. This structure is particularly important because remarriage occurs within an already established relational history. Individuals are not beginning a marital relationship without prior experiences; instead, they enter a new union carrying expectations, lessons, vulnerabilities, responsibilities, and family relationships from earlier stages of life.

The identification of the transition from divorce to remarriage as an important component suggests that adjustment in a new marriage may depend partly on how previous marital experiences have been processed. Learning from past difficulties, increasing self-awareness, developing more realistic expectations, and avoiding the repetition of previous maladaptive patterns may facilitate adaptation. Similarly, individual characteristics such as patience, emotional regulation, responsibility, honesty, flexibility, and understanding appear to provide psychological resources that enable women to cope with the demands of remarriage.

The findings also highlight the importance of spouse-related qualities and marital skills. Support, mutual respect, trust, companionship, communication, consultation, boundary management, and attention to intimacy may help establish the new marital relationship as a stable subsystem within a more complicated family environment. This is

especially relevant when children from previous relationships or extended-family expectations are involved. Adjustment therefore appears to require both interpersonal competence within the couple and effective management of boundaries between the marital relationship and other family relationships.

The emergence of family and social factors further demonstrates that remarital adjustment cannot be reduced to individual psychological functioning. Acceptance of children, relationships with family members, cultural expectations, and social attitudes toward divorce may either facilitate or undermine the development of a stable remarriage. This may be particularly important in contexts where marriage and divorce are strongly embedded in extended-family relationships and community norms. Consequently, a measure developed directly from the lived experiences of remarried women may capture contextual dimensions that are not represented adequately in general marital adjustment scales.

The psychometric findings provide further support for the conceptual adequacy of the instrument. The five-factor solution accounted for a meaningful proportion of variance, while the KMO and Bartlett statistics demonstrated that the data were appropriate for factor analysis. The confirmatory factor analysis indices also supported the proposed model, suggesting that the underlying dimensions identified during instrument development formed a coherent latent structure. The high Cronbach's alpha indicates that, despite covering multiple dimensions, the questionnaire items collectively assess a related overarching construct.

The pattern of convergent and divergent correlations is also noteworthy. The positive correlation with marital adjustment confirms that the new questionnaire assesses content theoretically related to general marital functioning. At the same time, the relatively modest magnitude of the correlation suggests that it is not simply duplicating an existing marital adjustment instrument. Its specific attention to remarriage-related issues may account for additional variance not captured by general measures. Likewise, the negative association with couple burnout is theoretically meaningful, because greater remarital adjustment would be expected to coexist with lower emotional and relational exhaustion. Together, these findings provide evidence that the instrument is related to relevant constructs in theoretically expected directions while maintaining conceptual distinctiveness.

Overall, the present study developed a culturally grounded and psychometrically supported instrument for assessing marital adjustment after remarriage among women with a history of divorce and remarriage. The questionnaire demonstrated satisfactory face and content validity, a coherent five-factor structure, acceptable confirmatory model fit, meaningful convergent and divergent validity, and high internal consistency. By integrating individual, marital, family, and social dimensions of adaptation, the instrument offers a broader assessment of remarriage than tools focused solely on general marital satisfaction or stepfamily beliefs. It may therefore provide a useful framework for research, family counseling, assessment of remarried women, and the evaluation of interventions designed to strengthen adjustment and stability in reconstructed families.

References

- Bartle-Haring, S., Rosen, K. H., & Stith, S. M. (2009). The Las Vegas Marital Adjustment Scale: A New Measure of Marital Adjustment. *Journal of Couple & Relationship Therapy*, 8(2), 123-140. <https://psycnet.apa.org/record/2002-04828-002>
- Benton, S. E. (2026). Remarriage in Early Christianity by A. Andrew Das. *The Catholic Biblical Quarterly*, 88(1), 189-190.
- Bradbury, T. N., & Karney, B. R. (2010). *Intimate Relationships*. W. W. Norton & Company.
- Browning, S., & Artelt, E. (2012). *Stepfamily Therapy: A 10-Step Clinical Approach*. American Psychological Association.

- Cowan, C. P., & Cowan, P. A. (2000). *When Partners Become Parents: The Big Life Change for Couples*. Lawrence Erlbaum Associates.
- Crapo, J. S., Turner, J. J., Bradford, K., & Higginbotham, B. J. (2023). An Actor-Partner Interdependence Model of Parenting Difficulties over Time in Stepfamilies. *Family Process*, 62, 653-670. <https://doi.org/10.1111/famp.12786>
- Faryabi, Z., & Zareii Mahmood-Abadi, H. (2015). Comparative Study of Marital Adaptation, Happiness and Divorce Inclination in Traditional and Non-Traditional Marriages. *Tolooebehdasht*, 14(3), 83-94. <https://tbj.ssu.ac.ir/article-1-1681-en.html>
- Ganong, L. H., & Coleman, M. (2017). *Stepfamily Relationships: Development, Dynamics, and Interventions* (2nd ed.). Springer.
- Garneau, C. L., Adler-Baeder, F., & Higginbotham, B. (2016). Validating the Remarriage Belief Inventory as a Dyadic Measure for Stepouples. *Journal of Family Issues*, 37(1), 58-79. <https://doi.org/10.1177/0192513X13517250>
- Güngör, A. (2026). Remarriage after Divorce in a Collectivist Context: Lived Experiences of Family Reorganization and Social Reintegration. *Family Relations*, 1-20. <https://doi.org/10.1111/fare.70266>
- Hashemi, S. F., Hamzehgardeshi, Z., Nataj, A. H., & Ganji, J. (2024). Factors Associated with Marital Adjustment in Couples: A Narrative Review. *CPR*, 2(2), 73-86. http://cpr.mazums.ac.ir/browse.php?a_id=103&slc_lang=en&sid=1&ftxt=1&html=1
- Hetherington, E. M., & Kelly, J. (2002). *For Better or for Worse: Divorce Reconsidered*. W. W. Norton & Company.
- Higginbotham, B. J. (2005). *The Remarriage Belief Inventory: Testing the Factorial Structure and Validity with a Remarried Sample* [Auburn University].
- Higginbotham, B. J., & Adler-Baeder, F. (2008). Assessing Beliefs about Remarriages and Stepfamilies: The Remarriage Belief Inventory. *Journal of Divorce & Remarriage*, 48(3-4), 77-95. https://doi.org/10.1300/J087v48n03_05
- Jensen, T. M., & Ganong, L. H. (2022). Associations between Marital Quality and Stepfamily Functioning: A Dyadic Approach. *Journal of Family Psychology*, 36(4), 568-578. <https://doi.org/10.1037/fam0000912>
- Jikihara, Y., Kikuchi, M., & Nozawa, S. (2025). Stepfamily Dynamics and Emerging Adults' Adjustment in Japan: Four Patterns Affecting Stepchildren's Outcomes. *Family Process*, 64(4), e70071. <https://doi.org/10.1111/famp.70071>
- Jikihara, Y., Nozawa, S., Ando, S., Schramm, D. G., Higginbotham, B. J., & Adler-Baeder, F. (2023). Exploring the Factor Structure and Concurrent Validity of Two Stepfamily Measures for Japanese Couples. *Journal of Divorce & Remarriage*, 64(2-4), 156-172. <https://doi.org/10.1080/10502556.2023.2194797>
- Kakkar, A. (2026). Psychosocial Aspects of Remarriage Among the Elderly. In (pp. 759-769). Springer Nature Singapore.
- Navid, F. (2005). *An Investigation and Comparison of the Relationship between Marital Burnout and Organizational Climate Factors among Employees of Education Departments and Nurses in Hospitals of Tehran Shahid Beheshti University*. <https://www.scirp.org/reference/referencespapers?referenceid=2030203>
- Nichols, M. P. (2010). *Family Therapy: Concepts and Methods* (9th ed.). Pearson.
- Papernow, P. L. (2013). *Surviving and Thriving in Stepfamily Relationships: What Works and What Doesn't*. Routledge.
- Pringle, J. L. (2008). *The Relationship between Beliefs about Stepfamilies and Marital Adjustment in Stepfamily Couples* [Iowa State University].
- Raley, R. K., & Sweeney, M. M. (2020). Divorce, Repartnering, and Stepfamilies: A Decade in Review. *Journal of marriage and family*, 82(1), 81-99. <https://doi.org/10.1111/jomf.12651>
- Santos, J. T., Higginbotham, B. J., Costa, R., & Martins, F. (2023). Factor Structure and Validity of the Portuguese Version of the Remarriage Belief Inventory. *Journal of Divorce & Remarriage*, 64(1), 37-51. <https://doi.org/10.1080/10502556.2022.2160938>
- Sarmiento, M. M. d. A. (2022). *Women's Beliefs as a Significant Predictor of Negative Dyadic Marital Adjustment in Remarried Couples* [Universidade do Porto].
- Schramm, D. G., & Higginbotham, B. J. (2009). A Revision of the Questionnaire for Couples in Stepfamilies. *Journal of Divorce & Remarriage*, 50(5), 341-355. <https://doi.org/10.1080/10502550902766449>
- Sweeney, M. M. (2010). Remarriage and Stepfamilies: Strategic Sites for Family Scholarship in the 21st Century. *Journal of marriage and family*, 72(3), 667-684. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2010.00724.x>
- van der Pas, S., & van Tilburg, T. G. (2025). The Impact of Stepfamily Structure on Older Parents' Frequency of Contact With and Care Receipt From Adult Biological and Stepchildren in the Netherlands. *The Journals of Gerontology: Series B, Psychological Sciences and Social Sciences*, 80(5), gbaf015. <https://doi.org/10.1093/geronb/gbaf015>